

پژوهشی درباره
پیش شرط مادی و اجتماعی
گذار به سوسیالیسم
در کشورهای کنونی جهان

حمید پویا

چاپ دوم : نوامبر ۲۰۱۵
کلن- آلمان

توضیح:

من سابقاً در کتاب «مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» و بعد از آن در کتاب «درباره چند مسئله تئوریک» (در «درباره مفهوم کمونیسم») مفهوم سوسیالیسم را بررسی و بیان نموده‌ام و مقصود من از سوسیالیسم در نوشته حاضر طبعاً همان مفهومی است که در آن کتابها بیان گردیده است. در پایان کتاب «مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» به لزوم یک تحقیق و بررسی در مورد چگونگی پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی برپایی سوسیالیسم در کشورهای مختلف کنونی جهان اشاره‌ای شده است و نوشته حاضر مشتمل بر یک چنین تحقیق و پژوهش است.

حمید پویا

۲ ژوئن ۲۰۰۳

باطلاع میرسانم که در ویراست دوم فقط چند جمله از مطالب کتاب تغییر کرده‌اند

حمید پویا

۵ ژوئن ۲۰۱۵

فهرست

- ۱- مقدمه ۷
- ۲- میزان جمعیت طبقه کارگر در کشورها ۱۹
- ۳- میزان تولید سرانه کشورها ۳۷
- ۴- میزان ظرفیت‌های علمی جوامع ۶۳
- ۵- نتیجه‌گیری ۶۷

۱- مقدمه

همانگونه که در «توضیح» اشاره شد، مقصود ما عبارتست از تحقیق و بررسی میزان تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی کشورهای کنونی جهان از لحاظ امر تأمین نیازها و مقتضیات اقتصاد و جامعه تحت سوسیالیسم که ماهیتاً بمفهوم فرآیند بالنسبه پیوسته و مداوم پایان‌گیری بقایای شیوه تولید و جامعه سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی و ایجاد شیوه تولید و جامعه کمونیستی است. باین معنا که آیا سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی کشورهای جهان در زمان حاضر پاسخگوی نیازها و مقتضیات اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم در راه نیل به کمونیسم- چنانچه فرضاً سوسیالیسم در این جوامع برپا شود- هست یا نیست و در صورت دوم در چه زمانی در آینده این شرط فراهم خواهد شد. آیا جوامع مختلف کنونی جهان به آن میزان از تکامل اقتصادی و اجتماعی رسیده‌اند که پیش‌شرط مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم در آنها فراهم شده باشد یا اینکه چنین نیست و بلکه در آینده‌ها به این سطح از تکامل خواهند رسید و در اینصورت این زمان آینده چه موقع خواهد بود. (ضمناً ما علوم مورد کاربرد در حیطه‌های اقتصادی و اجتماعی که اساساً و عمدتاً شامل علوم به اصطلاح طبیعی و ریاضی هستند را در عین حال بطور جدا از «اقتصاد» با عنوان «علمی» مشخص کرده‌ایم و مجموع پیش‌شرط‌های «اقتصادی» و «علمی» را پیش شرط «مادی» نامیده‌ایم).

برای انجام این تحقیق و بررسی، میتوان پیش‌شرط مادی و اجتماعی لازم جهت گذار به سوسیالیسم که همان میزان معین مورد نیاز تکامل اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه‌داری است را به سه رکن اساسی بدین شرح تقسیم و بدینسان وجود یا فقدان آنها ارزیابی نمود: جمعیت مربوط به طبقه کارگر مشتمل بر اکثریت کل جامعه سرمایه‌داری و قدمت و سابقه تاریخی کافی این طبقه با چنین جمعیتی در این جامعه؛ میزان معین مورد نیاز تولید سرانه در جامعه مزبور که

حاکمی از حجم معینی از وسائل تولید و امکانات اقتصادی و سطح معینی از تکامل تکنیکی در محدوده خاص اقتصادی است؛ و بالاخره میزان معین مورد نیاز امکانات و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل علمی این جامعه که بیانگر توانائی‌های علمی و تکنیکی لازم برای تحقق بخشیدن به عموم اهداف اجتماعی سوسیالیستی است.

پس برای اینکه پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در جامعه سرمایه‌داری بطور کافی و واقعی فراهم و آماده شده باشد باید:

اولاً. طبقه کارگر - شامل مجموعه گروه‌هایی از افراد مزد یا حقوق‌بگیر که در حیطه‌های مختلف تولید و اقتصاد جامعه سرمایه‌داری کارهای مولد یدی و جسمی انجام می‌دهند و در هیچ شکل یا سطحی عهدمدار کار هدایت و رهبری و مدیریت نیستند - اکثریت هرچه بالاتری از کل جمعیت افراد بالفعل یا بالقوه شاغل و، با احتساب اعضاء خانواده‌های کارگری و کارگران بی‌کار، اکثریت هرچه بالاتری از کل جمعیت جامعه را تشکیل دهد؛ و بعلاوه با چنین جمعیتی از سابقه و قدمت تاریخی کافی - که برطبق ارزیابی ما حداقل ۳۰ تا ۵۰ سال است - برخوردار باشد تا بدینگونه پیش‌زمینه‌های بنیادی خردمبورژوایی و غیرکارگری در اذهان کارگران هرچه بیشتر زوده شده و از میان رفته باشد و پیش‌زمینه تفکر و فرهنگ واقعاً کارگری در سطح جامعه بسیار رشد کرده باشد. بدینسان است که اکثریت افراد جامعه سرمایه‌داری - اگرچه امکاناً هنوز فقط بصورت بالقوه و نهفته - بطور اساسی خواهان سوسیالیسم می‌شوند.

البته در اینجا این امر که طبقه کارگر تنها نیروی اجتماعی اصولی و اساسی و عمده خواهان سوسیالیسم است مسلم و بدیهی فرض شده است. فقط متذکر می‌گردیم که تحلیل علمی از جایگاه اجتماعی عینی طبقه کارگر در نظام سرمایه‌داری مبین اینست که این طبقه اجتماعی در واکنش مثبت و انسانی خود در قبال کلیت این نظام دارای خواست و آرمان جامعه بدون طبقات کمونیستی بعنوان جایگزین آن میباشد (این تحلیل علمی بطور اختصار مبتنی بر این است که در جامعه سرمایه‌داری طبقه کارگر بمثابة بخش تشکیل‌دهنده اکثریت افراد بشر دارای جایگاه و موقعیت

اجتماعی معین تحت سلطه و فرودست، فاقد مالکیت بر وسائل تولید و استثمارشونده بصورت تولیدکننده اضافه ارزش و در روندهای کار زیر سلطه و رهبری صاحبان مشاغل فکری و رهبری و در معرض صدمات ناشی از آنارشی موجود در تولید کاپیتالیستی و غیره و بالنتیجه همچنین تحت حکومت ستمگرانه فکری و فرهنگی و سیاسی سرمایه می‌باشد و لذا بمثابة واکنش و عکس‌العمل خود در برابر این وضع طبعاً دارای این خواست و آرمان است که به آن پایان دهد و برای این منظور بطور ناگزیر به هر نوع انقیاد و فرودستی و استثمار و بنابراین به هرگونه مناسبات طبقاتی پایان بخشد و از سوی دیگر تحقق بخشیدن به این امر بواسطه تکامل مورد نیاز نیروهای مولده و لذا ایجاد امکانات مادی مورد نیاز در عصر سرمایه‌داری امکان‌پذیر میشود). و واضح است که این نیروی اجتماعی تنها در صورت رشد فکری و سیاسی یعنی کسب خودآگاهی و تشکل طبقاتی‌اش بمیزان کافی بصورت نیروی واقعاً بالفعل درمی‌آید؛ و وانگهی انجام انقلاب سوسیالیستی برای برپائی سوسیالیسم، علاوه بر تحقق این شرط، نیازمند تکوین موقعیت واقعاً عینی انقلابی است. اما اینها مباحث اساسی دیگری خارج از موضوع مورد تحقیق ما را تشکیل میدهند؛ معذالک در این باره نکاتی را بشرح زیر مورد توجه قرار میدهم:

بنظر ما: رشد و ارتقاء خودآگاهی طبقاتی کارگران و تشکل سیاسی آنان از مرحله معینی به بالاتر، در صورتی که رشد واقعی و وسیع و عمیق پیش‌زمینه اجتماعی آن نیز انجام گرفته باشد، باز هم امر بالنسبه مستقبل و جداگانه‌ای خواهد بود ولی شاید بدرجاتی کمتر. زیرا علی‌القاعده در هر جامعه بورژوائی و تحت حاکمیت بورژوازی کارگر در عین حال از بدو کودکی و تا پایان عمر و بطور مستمر و به اشکال و طرق مختلف و عمیقاً و شدیداً تحت هجوم فکری و فرهنگی و سیاسی بورژوازی و در معرض هجوم و نفوذ ایندولوژی بورژوائی و مورد توافق بورژوازی قرار دارد در حالیکه در مقابل جریانهای آموزش و آگاهی‌دهنده حقیقتاً کمونیستی به کارگران غالباً بسیار محدود و ضعیف هستند. کاپیتالیسم سرانجام تمام مقدمات مادی و اجتماعی تحول به سوسیالیسم در راه نیل

به جامعه جهانی کمونیستی را ایجاد می‌کند لیکن بطور آگاهانه در عین حال همواره و تماماً علیه تکوین و رشد عوامل فکری و سیاسی ضروری برای انجام این تحول عمل می‌نماید.

خودآگاهی طبقاتی کارگران در جامعه بورژوائی تا سطح معین ابتدائی و پائینی بمثابه محصول مستقیم جایگاه اجتماعی و شرایط زندگی آنان بطور طبیعی و خودبخودی در میان آنان تکوین می‌یابد اما بسط و ارتقاء بعدی این خودآگاهی و در نتیجه رشد و تکامل مبارزه طبقاتی کارگران و در ضمن زدودن افکار و ایده‌های بورژوائی و غیرکارگری- جاری و حاکم بر جامعه- از اذهان آنان امری است که بویژه نیازمند فعالیت مناسب و موثر آموزشی و ترویجی و تبلیغی عناصر بالفعل آگاهتر و پیشروان آنان در میان آنان یعنی متسلزم اینگونه فعالیت کمونیست‌ها می‌باشد. بدیهی و طبیعی است که این جایگاه عینی اجتماعی طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری است که علت و پایه واقعی تکوین و رشد جهان‌بینی طبقاتی کارگری یعنی جهان‌بینی کمونیستی و تکوین و تکامل مبارزه کارگران برای برپائی سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد و اصولاً این جهان‌بینی بیانگر نگرشی از این جایگاه طبقاتی برجامعه و جهان هستی و باین معنا بازتاب و محصول این جایگاه اجتماعی است. ولی با این وجود در عمل تدوین این جهان‌بینی بمثابه نظرات و تئوری‌هایی تکامل‌یافته و واقعی توسط نظریه‌پردازان پرولتاریا که از این طبقه متأثر و ملهم و با آن در پیوند هستند انجام می‌گیرد و این جهان‌بینی توسط پیشروان این طبقه در میان توده کارگران اشاعه می‌یابد. روندهای رشد و تکامل خودآگاهی طبقاتی و مبارزه طبقاتی کارگران به این شیوه معین صورت می‌پذیرد و دارای این مکانیسم معین است. البته تحولات و رویدادهای اجتماعی و سیاسی مساعد شرایطی را بوجود می‌آورند که پیشرفت این روندها را امکاناً حتی تا میزان فوق‌العاده تعین‌کنندهای تسهیل و تسریع مینماید و تحولات و رویدادهای نامساعد بالعکس روندهای مزبور را امکاناً حتی تا حد کاملاً تعین‌کنندهای کند و مشکل می‌سازند. تا آنجا که تجربیات تاکنونی و تحلیل و جمع‌بندی این تجربیات نشان می‌دهد و تا آنجا که ما اکنون می‌توانیم از جمله برای آینده‌ها تصور

کنیم، چنین است چگونگی روندهای رشد و تکامل خودآگاهی و مبارزه طبقاتی کارگران در جوامع سرمایه‌داری.

با این وجود رشد نسبتاً بالای فکری و سیاسی کارگران بمثابه رشد فکری و سیاسی نسبتاً بالا و واقعی کلیت جامعه که خود امکاناً تا حدی اساسی در تکوین و رشد موقعیت عینی انقلابی نیز موثر و اثرگذار خواهد بود. تنها به شرط تکوین وسیع و عمیق پیش زمینه اجتماعی عینی آن- که در سطح معین بسیار بالائی از تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری در جامعه تحقق می‌یابد- میتواند بطور وسیع و عمیق و پایدار متحقق گردد و مستقل بودن نسبی آن ضرورت ایجاد چنین پیش زمینه اجتماعی برای آنرا نفی نمی‌کند. رشد فکری و سیاسی نسبتاً بالای کارگران بدون چنین زمینه و پایه اجتماعی- در صورتیکه بفرص انجام گیرد- چیزی کموبیش محدود و نه دربرگیرنده یا شاخص مجموع جامعه و یا بدون پایه و تحمیلی و صوری و ناپایدار خواهد بود. طبعاً این تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری بمیزان کافی است که پایه و پیش زمینه اجتماعی (و فقط پایه و پیش زمینه اجتماعی) مورد نیاز برای رشد و جذب ایده‌ها و اندیشه‌های خواهان جامعه بدون طبقه و انسانی کمونیستی را بمیزان کافی بوجود می‌آورد، به بیان دیگر اصولاً در جامعه بورژوایی در مرحله معین بالائی از گسترش جمعیت طبقه کارگر است که پایه اجتماعی کافی برای جذب و پذیرش این ایده‌ها و اندیشه‌ها و پیشرفت در راه تحقق بخشیدن به آنها بوجود می‌آید. لیکن تأمین این پایه اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم در راه نیل به کمونیسم تحقق شرایط فکری و سیاسی مورد نیاز برای این گذار را تضمین نمی‌کند بلکه فقط زیربنای این تضمین را فراهم مینماید.

وانگهی یک مسئله بسیار اساسی و بزرگ دیگر که عمیقاً بالاین مباحث نیز پیوند می‌یابد عبارت از مسئله جهانی بودن امر تحقق کمونیسم است، بدین معنا که سوسیالیسم البته میتواند در یک یا تعدادی کشورهای در محاصره جهان سرمایه‌داری آغاز گردد و تا مراحل در راه نیل به کمونیسم تکامل یابد و پیش رود ولی تحقق بخشیدن به کمونیسم کامل یعنی جامعه کمونیستی کاملاً بدون

طبقات و بدون دولت فقط در مقیاس کل جهانی امکان‌پذیر است و برای تحقق این امر باید سایر کشورها و تمامی کشورهای جهان بموقع به سوسیالیسم گذار نموده و راه تکامل سوسیالیستی را در پیش گیرند. معذک در مورد این مسئله نیز ما در اینجا فقط اشاره می‌نمائیم که این مطلب بطور واضح نشان میدهد که ضروریست شیوه تولید سرمایه‌داری ابتدا در تمام نقاط و کشورهای جهان بطور واقعی و تا سطح معین بسیار بالائی توسعه و تکامل یابد تا پیش شرط مادی و اجتماعی لازم برای برپائی سوسیالیسم در راستای ایجاد جامعه جهانی کاملاً بدون طبقات و بدون دولت آماده و مهیا گردد؛ در طی روند این تکامل لازم است کشورهای عقب‌مانده نه تنها جمعیت طبقه کارگر خود را گسترش و افزایش بخشند و بر میزان وسائل تولید و ظرفیت‌های تولیدی و اقتصادی خود بطور واقعی بیفزایند بلکه همچنین تکنولوژی تولید را واقعاً در خود جذب نمایند و بر علوم تنوریک و دانش‌های کاربردی واقعاً مسلط گردند و این علوم و دانش‌ها را در نزد خود ارتقاء بخشند تا بدینگونه پیش‌زمینه‌های مادی و اجتماعی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم در آنها بطور عمیق و ساختاری فراهم گردد؛ و یک نکته اینکه در سطح جهانی با مرور زمان پیوندها و اتصالات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بین کشورها و مناطق مختلف هرچه بیشتر تکامل می‌یابد و این نیز به سهم خود بستر و پیش‌زمینه مساعدی را بلحاظ امر برپائی و پیشرفت سوسیالیسم در جهان ایجاد مینماید.

گفتیم برای اینکه پیش‌شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در جامعه سرمایه‌داری بطور کافی و واقعی فراهم شده باشد باید اولاً جمعیت مربوط به طبقه کارگر اکثریت هرچه بالاتری از کل جمعیت اهالی را تشکیل دهد و این طبقه با چنین جمعیتی از سابقه و قدمت تاریخی کافی برخوردار باشد و اما:

ثانیاً تولید جامعه سرمایه‌داری برحسب «تولید سرانه» بمقدار کافی رشد یافته باشد. رشد کافی تولید سرانه جامعه سرمایه‌داری پیشین بمعنای رشد کافی میزان وسائل تولید و ارتقاء سطح تکنیک در تولید است. تنها در صورت تحقق این رشد است که با گذار به سوسیالیسم و از همان آغاز این سوسیالیسم،

شرط مادی تأمین رفاه کافی همگانی از یکسوی و وجود وقت و فرصت کافی برای همگان بمنظور پرداختن به امر فرآیند تکامل شیوه تولید و کلیت جامعه برای حصول به شیوه تولید و جامعه کمونیستی از سوی دیگر فراهم می‌شود. روندهای بلانقطاع تحقق بخشیدن به آموزش همه‌جانبه و هم سطح همه افراد در زمینه‌های عمومی و تخصصی و پایان‌دادن به بقایای شیوه کار و تقسیم کار بورژوائی و شیوه بورژوائی توزیع ثمرات تولید بمثابة محصولات مصرفی و متحقق گرداندن شیوه کار و تقسیم کار کمونیستی و شیوه توزیع کمونیستی و غیره مستلزم این هستند که کلیه افراد، خارج از مدت زمان نسبتاً کوتاهی که برای تولید محصولات مادی مورد نیاز صرف می‌کنند، وقت و فرصت کافی برای پرداختن به روندهای مذکور را داشته باشند. و اینها مستلزم این است که میزان وسائل تولید و امکانات اقتصادی و سطح تکنیک و میزان بارآوری کار در جامعه سرمایه‌داری پیشین تا سطح معین بسیار بالائی رشد یافته باشد. در صورت فقدان چنین رشد و تکامل مادی در جامعه سرمایه‌داری پیشین، سوسیالیسم بجای پیشرفت در راه نیل به کمونیسم یعنی بجای اینکه سوسیالیسم باشد، کموبیش در جهت کارکشیدن شدید از کارگران و توده‌های مردم و توسعه و رشد بخشیدن به وسائل تولید و امکانات اقتصادی بخودی خود یعنی در جهت تحقق بخشیدن به انباشت سرمایه و روابط طبقاتی تغییر ماهیت می‌دهد و بدینسان به سرمایه‌داری و نظام طبقاتی تبدیل می‌گردد.

در جامعه باصطلاح سوسیالیستی تازه بیرون آمده از جامعه سرمایه‌داری، در صورت پایین بودن میزان وسائل تولید انباشت‌شده و میزان امکانات اقتصادی و سطح تکنیک و میزان بارآوری کار، کارهایی چون باصطلاح کاربرد برنامه‌های صرفه‌جویانه و جلوگیری از حیف و میل اقتصادی و جلوگیری از تولید اشیاء لوکس و ممانعت از هدر رفتن انرژی نیروهائی چون بیکاران و افراد نیروهای مسلح و غیره و کوشش و تلاش برای استفاده هرچه بیشتر از نیروهای متخصص و استعدادهای باصطلاح برجسته و رشد بخشیدن به تکنولوژی و علم و تکنیک با آغازکردن از مراحل ابتدائی و رفتن به مراحل بالاتر و غیره

و غیره که البته همگی بمثابه روندهائی برای پایان دادن به بعضی از بقایا و ویژگی‌های سرمایه‌داری و فقط در این حدود طبیعی و ضروری هستند. در آنجا در عین حال محتوای کاپیتالیستی و طبقاتی بخود می‌گیرند و به روندهای بهر مکنشی از توده مردم و تحمیل رنج و مشقت بر آنان بمنظور تأمین نیازهای روند انباشت سرمایه و به نخبه‌پروری و رشد جایگاه‌های اجتماعی برتر برای گروهی قلیل یعنی به یک سیستم طبقاتی جدید میانجامند و چنین خصلت‌هایی را پیدا می‌کنند.

سوسیالیسم را تنها در شرایط بالابودن سطح ظرفیت‌های تولیدی و تکنیکی و علمی واقعاً موجود و در شرایط وفور و فراوانی گوناگون واقعاً موجود حاصل از وجود چنین سطح تکامل بالا می‌توان تحقق بخشید و به پیش برد و در صورت فقدان چنین میزان از رشد و تکامل، در آنصورت نفس امر پرداختن به روند ایجاد خود این ظرفیت‌ها به جریان تعیین‌کننده تبدیل می‌شود و جانشین فرآیند سوسیالیسم می‌گردد یعنی بجای پرداختن به سوسیالیسم به خود ایجاد این ظرفیت‌ها پرداخته می‌شود و چنین جریان بطور ناگزیر و طبیعی چارچوب اجتماعی کاپیتالیستی و طبقاتی بخود می‌گیرد و در نتیجه سوسیالیسم مورد خواست تحقق نمی‌پذیرد و جامعه‌ای بورژوائی و بهر حال نظام طبقاتی جدیدی از نو تکوین می‌یابد. آنچه که اساس و در مواردی حتی کلیت امکان مادی تحقق و پیشبرد پیروزمندانه سوسیالیسم تازه بوجود آمده را فراهم می‌آورد همان سطح بالای ظرفیت‌های تولیدی و تکنیکی و علمی بجامانده از جامعه سرمایه‌داری پیشین است و نه روندهای باصطلاح تلاش‌جویانه و صرفه‌جویانه و جلوگیری‌کننده از اتلاف مزبور؛ این روندها در حد ضروری خود فقط چیزی کم و بیش فرعی و با اهمیت درجه دوم یا درجه سوم برای سوسیالیسم محسوب میشوند.

ثالثاً ظرفیت‌های علمی (تئوریک و کاربردی) جامعه سرمایه‌داری در زمینه‌های اجتماعی بمیزانی رشد یافته باشند که پاسخگوی نیازهای علمی اهداف اجتماعی و اقتصادی سوسیالیستی- در مراحل اولیه سوسیالیسم- باشند ولی در

جامعه سرمایه‌داری- که فاقد چنین اهدافی است- بصورت بلاء استفاده و راکد درآمده باشند و یا در جهات دیگری بکار برده شوند. این اهداف سوسیالیستی لااقل شامل موارد زیر است:

- تحول و تکامل بخشیدن به نظام آموزشی و روشهای آموزش و فراگیری در کلیه زمینه‌های علمی و تکنیکی و عمومی و در رابطه با شغل‌های تخصصی و از جهات عمومی بمنظور ایجاد امکان متحقق ساختن امر پرورش همه جانبه و اجتماعاً برابر و هم سطح تمامی افراد در راستای حصول به تقسیم کار و شیوه کار کمونیستی و نظام فرهنگی کمونیستی.

- تحول و تکامل بخشیدن به ابزارهای تولید بمنظور آسان و مطبوع و دلپذیر نمودن خود کار و حذف کارهای زیانبخش و نامطبوع و سخت و بمنظور تلفیق و ادغام تکنیکی کار جسمی و کار فکری و رهبری بنحوی اجتماعاً هم سطح برای تمامی افراد در راستای ایجاد شیوه کار و تقسیم کار کمونیستی و تحقق اصل کمونیستی «از هر کس برحسب توانائی‌اش».

- تحقق بخشیدن به رشد امکاناً ضروری نیروی بارآور کار در راستای ایجاد فرصت و فراغت برای عموم افراد بمنظور داشتن فراغت برای پرداختن به امر تکامل شیوه تولید و ارتقاء سطح فرهنگی و فکری خود در راستای حصول به کمونیسیم و بمنظور ایجاد وفور و فراوانی ضروری ثروت مادی در راستای متحقق نمودن شیوه توزیع کمونیستی «به هرکس بر حسب نیازش».

- تحول و تکامل در زمینه‌های پزشکی و درمانی در راستای شناختن درمانهای قطعی یا موثر برای کلیه بیماری‌های جسمانی و روانی و برای کلیه معلولیت‌های جسمی و روحی و جهت از میان بردن آن عوامل ژنتیکی و ارثی‌ای- که شاید وجود داشته باشند- که بسهم خود موجب نارسائی‌ها و اسارت‌های روحی و فکری میشوند و بدینگونه هم بخودی خود رنج‌آور هستند و هم باعث نابرابری‌های اجتماعی در بین افراد می‌گردند.

- تحول و تکامل بخشیدن به ابزارهای تولید در راستای تولید مواد واقعاً جانشین محصولات حیوانی چون گوشت و شیر و لبنیات و تخم مرغ و چرم و

غیره صرفاً با استفاده از مواد گیاهی و همچنین در راستای حذف کامل کلیه روشهای استفاده از حیوانات که برای آنها زجردهنده یا رنج‌آور هستند بمنظور ایجاد پایه مادی مورد نیاز برای پایان‌دادن بنیادی و قطعی و کامل به ظلم و ستم انسان بر حیوانات.

- تحول و تکامل بخشیدن به افزار تولید در راستای نیازهای حفاظت محیط زیست مانند نوآوری و اختراع روش‌ها و ابزارهایی که آلوده‌کننده محیط زیست نیستند یا خنثی‌کننده چنین آلودگی‌ها می‌باشند و مانند نوآوری و اختراع ابزارها و روشهای جدید و صرفه‌جویانه و منطبق با مصالح حفظ محیط زیست در استفاده از منابع طبیعی مثلاً منابع طبیعی فلزات و انرژی و کشف و ابداع بدیل‌های مناسب در بدست آوردن فلزات و انرژی و غیره بمنظور تأمین مصالح هم مرحله‌ای و هم آتی و آینده بشر در این رابطه.

تخریب منابع طبیعی و آلاینش اجزاء مختلف محیط زیست توسط تولید در شیوه تولید سرمایه‌داری معمولاً نه تنها از لحاظ مقایسه آثار این شیوه تولید با شیوه‌های تولید و میزان جمعیت‌ها در دورانه‌های مختلف ماقبل سرمایه‌داری بلکه انتظاراً در مقایسه با شیوه تولید سوسیالیستی و کمونیستی آتی نیز صدق می‌کند. درست است که شیوه تولید سوسیالیستی ابتدائاً مبتنی بر کاربرد ابزارها و روشهایی است که بلحاظ حفظ یا تخریب محیط زیست و منابع طبیعی امکاناً همانندی زیادی با شیوه تولید سرمایه‌داری دارند و عموماً و علی‌القاعده به استفاده از ابزارها و تکنیک‌های متعلق به دورانه‌های فئودالیسم و برده‌داری و پیش از آنها بازمی‌گردد اما در عین حال این ابزارها و تکنیک‌ها و روشهای بارث رسیده از جامعه سرمایه‌داری را بطور پیوسته در راستای حفاظت از محیط زیست تحول و تکامل و بهبود می‌بخشد و خطمشی‌های اجتماعی ویژه‌ای در این زمینه از لحاظ میزان جمعیت انسان و غیره اتخاذ مینماید بطوریکه شاید (و به گمان ما فقط شاید) تا آنجا پیش رود که مسائل این تخریب و آلاینش محیط زیست را در مرحله کمونیسم حتی به حد صفر رساند.

امر تحقق اهداف سوسیالیستی فوق‌الذکر که از همان آغاز سوسیالیسم آغاز

می‌شود در عین‌حال نیازمند بکارگیری علوم بسیار پیشرفته و مستلزم پیشرفت فوق‌العاده زیاد علوم است.

بنابراین، با توجه به کل آنچه گفته شد، ما باید در زمینه سه‌رکن اساسی شامل میزان جمعیت طبقه کارگر و سابقه تاریخی آن، میزان تولید سرانه و بالاخره میزان ظرفیت‌های علمی جوامع کنونی جهان به شرحی که خواهیم دید به تحقیق بپردازیم.

۲- میزان جمعیت طبقه کارگر در کشورها

در این باره به این روش که برای ما مقدور بوده عمل می‌کنیم که نخست میزان جمعیت طبقه کارگر در کشور آلمان در سال ۲۰۰۰ میلادی و نسبت این جمعیت به کل کارکنان حقوق یا مزدبگیر در این کشور را برآورد مینمائیم و سپس با رجوع به آمار مربوط به میزان کل کارکنان حقوق یا مزدبگیر در کشورهای مختلف جهان، جمعیت طبقه کارگر در این کشورها در این سال را تخمین می‌زنیم. چونکه آمار مربوط به صرف جمعیت طبقه کارگر در کشورها را در دسترس نداشتیم:

براساس اطلاعات و داده‌های آماری اداره سراسری آمار آلمان (Statistisches Bundesamt) درباره میزان کل جمعیت و جمعیت گروه‌های مختلف اجتماعی و نوع شغل و موقعیت شغلی و میزان تحصیلات کارکنان مختلف در این کشور در سال ۲۰۰۰ از یکسوی و پرسش و تحقیق شفاهی از افراد آشنا با رده‌بندی کارکنان مختلف از سوی دیگر، جمعیت طبقات و اقشار و گروه‌های مختلف این جامعه در این سال را برآورد و محاسبه کرده‌ایم:

- طبقه‌کارگر، که مفهوم آن قبلاً در «مقدمه» بیان شد، با احتساب کل افراد شاغل و بیکار این طبقه بالغ بر حدود ۲۷/۵ میلیون نفر یعنی ۷۵ درصد کل شاغلین و بیکاران جویای کار حقوق یا مزدبگیر (شامل حدود ۳۶/۵ میلیون نفر) می‌باشد. جمعیت طبقه کارگر ۶۸ درصد کل باصطلاح جمعیت فعال (حدود ۴۰/۳ میلیون نفر) و با احتساب اعضاء غیرشاغل خانواده‌های کارگران و کارگران بازنشسته و از کار افتاده، حدود ۶۸ درصد کل جمعیت آلمان (حدود ۸۲ میلیون نفر) را تشکیل می‌دهد. باید متذکر شویم که در این برآورد و محاسبه کارهای ظاهراً فکری و ظاهراً اداری ولی در واقع جسمی در حیطه تولید و اقتصاد را در ردیف کارهای کارگری و کارکنان مربوطه را- که رقمی در حدود بین یک تا دو میلیون می‌شود- در زمره طبقه کارگر قرار داده‌ایم؛ فقط تعداد قابل

توجهی کارگر خارجی فصلی یا بدون اجازه اقامت قانونی در آلمان کنونی وجود دارد که بعلت نامعلوم بودن تعدادشان آنها را در محاسبه وارد نکرده‌ایم. در ضمن به این نکته نیز اشاره کنیم که در نشریات رسمی آلمان بخشی از کل کارکنان مزد و حقوق بگیر- که اکنون شامل بخش بزرگتر اینگونه کارکنان هستند- را برطبق معیارهائی اصطلاحاً «کارمند» می‌نامند اما گروههای کثیری از این «کارمند»ان شامل اکثریت آنها بنابر تعریف ما در واقع کارگر می‌باشند و در بررسی و برآورد ما در زمره طبقه کارگر قرار گرفته‌اند زیرا آنان حقوق‌بگیران انجام‌دهنده کارهای مولد جسمی بدون هیچگونه جنبه هدایت و رهبری و مدیریت در حیطه تولید و اقتصاد می‌باشند.^۱

- خرده‌بورژوازی مدرن یا باصطلاح «طبقه متوسط جدید» شامل سطوح کم و بیش پائینی حقوق بگیران شاغل یا بیکار جویای کار انجام‌دهنده کارهای فکری و رهبری و اداری در کل حیطه‌های تولید و اقتصاد جامعه و در بخش عمده حیطه‌های آموزشی بعنوان حوزه تدارک نیروی کار مورد نیاز تولید و اقتصاد در حدود ۸ میلیون نفر یعنی حدود ۲۱/۹ درصد کل حقوق یا مزدبگیران شاغل یا بیکار جویای کار، حدود ۱۹/۹ درصد کل باصطلاح جمعیت فعال و، با احتساب اعضاء غیرشاغل خانواده آنها و بازنشستگان مربوطه، حدود ۱۹/۹ درصد کل جمعیت آلمان.

- خرده‌بورژوازی خصوصی شامل شاغلین و بیکاران جویای شغل صاحب مغازه‌های کوچک فروش کالا و کارگاههای خرد تولیدی و صاحب وسائل کوچک یا موسسات خرد ارائه‌کننده خدمات و بعلاوه دهقانان و کشاورزان خرد حدود ۳/۱ میلیون یعنی حدود ۷/۷ درصد کل جمعیت فعال و با احتساب اعضاء غیرشاغل خانواده‌های آنها و بازنشسته‌های مربوطه، حدود ۷/۷ درصد کل

۱- مفهوم «کار جسمی» و تفاوت آن با «کار فکری» و مفهوم طبقه کارگر و سایر طبقات و گروههای اجتماعی در جامعه بورژوازی را ما در کتاب «درباره چند مقوله اقتصادی» بویژه صفحات ۱۶۸-۱۲۴ (چاپ دوم) مورد بررسی و تحلیل قرار داده‌ایم.

جمعیت آلمان.

- رده‌های کم و بیش تحتانی «مشاغل ایدئولوژیک» یعنی شاغلین حوزه‌های روبنایی شامل کارکنان امور سیاسی، ایدئولوژیک، قضائی، حقوقی، نظامی، پلیسی و غیره (دارای شغل یا بیکار جویای کار) حدود ۱/۲ میلیون نفر و حدود ۳/۵ درصد کل شاغلین حقوق‌بگیر یا مزدبگیر و ۲/۷ درصد کل باصطلاح جمعیت فعال و، با احتساب اعضاء غیرشاغل خانواده‌های آنها و بازنشستگان مربوطه، حدود ۲/۷ درصد کل جمعیت آلمان. بنظر ما این گروه‌های اجتماعی هیچگونه طبقه یا قشر اجتماعی بمفهوم واقعی را تشکیل نمی‌دهند بلکه صرف عوامل پائین مرتبه سیاسی و ایدئولوژیک و مهار و سرکوب اقشار بورژوازی آلمان جهت حفظ و حراست از نظم اجتماعی حاکم و برای مقابله با اقشار و طبقات دیگر بورژوازی محسوب می‌شوند.

- بورژوازی شامل سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و کوچک و مقامات و شخصیت‌ها و رهبران و مدیران کم و بیش ارشد گرداننده و هدایت‌کننده امور حاکم در تمامی حیطه‌های اقتصادی، علمی، سیاسی، ایدئولوژیک، حقوقی، نظامی، پلیسی و غیره بطور خیلی تقریب ۵۰۰ تا ۹۰۰ هزار نفر یعنی حدود ۱/۲ تا ۲/۲ درصد کل باصطلاح جمعیت فعال و با در نظر گرفتن اعضاء خانواده‌های آنها حدود ۱/۸ تا ۳/۳ درصد کل جمعیت آلمان (در مورد بورژوازی تعداد متوسط اعضاء هر خانواده را بجای حدود ۲ نفر ۳ نفر ملحوظ داشته‌ایم). متأسفانه در مورد بورژوازی برآورد دقیق‌تر برای ما میسر نشد.

در برآوردهای فوق جمعیت «نیمه‌پرولتاریا» غایب است و در واقع چنین گروه‌های اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته کنونی تقریباً وجود ندارد و رقم بسیار کوچکی را دربرمیگیرد که جزئی از ارقام مربوط به خرده‌بورژوازی خصوصی و طبقه‌کارگر را تشکیل میدهد و به‌رحال صرف‌نظرکردنی است.

چنانکه دیده می‌شود جمعیت مربوط به مجموع اقشار اجتماعی میانی و خرده‌بورژوازی (خرده‌بورژوازی مدرن و خرده‌بورژوازی خصوصی) در حدود

۲۷/۶ درصد از کل جمعیت آلمان در سال ۲۰۰۰ را تشکیل می‌دهند که رقم بسیار بالایی است. به‌رحال طبق تخمین ما حداقل حدود ۷۰-۶۰ درصد از جمعیت این اقشار که حدود ۱۸ درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند در ردیف لایه‌های پائینی این اقشار و در زمره متحدان طبقه‌کارگر در مبارزه علیه سرمایه بطور اعم و برای انجام انقلاب سوسیالیستی بطور اخص محسوب می‌شوند. با این حساب حداقل حدود ۸۶ درصد جمعیت آلمان کنونی (۶۸ درصد طبقه‌کارگر و ۱۸ درصد اقشار میانی و خرده‌بورژوا) بطور عینی خواهان انقلاب سوسیالیستی و برپایی سوسیالیسم می‌باشند. اگرچه فی‌المثل در زمان حاضر بعلت نداشتن خودآگاهی طبقاتی کافی و نفوذ و سلطه افکار و فرهنگ بورژوایی و جهان‌بینی‌های مورد توافق بورژوازی بر اذهان آنان بطور بالفعل و واقعی کم و بیش فاقد این خواست و آرمان هستند. پس حداکثر فقط حدود ۱۴ درصد کل اهالی این کشور ذاتاً عضو یا متحد بورژوازی و برضد انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم محسوب می‌شوند.

نکته دیگر اینکه آمارهای مربوط به میزان جمعیت طبقه کارگر در سال‌های گذشته در آلمان که ما به آنها دسترسی داشتیم حاکی از اینست که طبقه‌کارگر با جمعیت مربوطه‌ای برابر با بیش از نیمی از کل جمعیت نسبت به سال ۲۰۰۰- قدمت و سابقه‌ای بیش از ۵۰ سال دارد و تا سالهای قبل از ۱۹۵۰ را دربرمیگیرد. پس بنابر ارزیابی ما طبقه کارگر کنونی آلمان از لحاظ پیش شرط اجتماعی گذار به سوسیالیسم از سابقه و قدمت تاریخی کافی نیز برخوردار است.

بنابراین فی‌المثل کشور آلمان در سال ۲۰۰۰ بلحاظ جمعیت طبقه کارگر و قدمت و سابقه تاریخی آن با جمعیتی کافی دیگر به سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم رسیده است.

حال ذیلاً به مطالعه و بررسی میزان جمعیت و سابقه تاریخی طبقه کارگر (و تنها این طبقه) در کشورهای دیگر جهان در سال ۲۰۰۰ و در صورت لزوم در زمانهای آینده در رابطه با پیش شرط اجتماعی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم می‌پردازیم. میزان جمعیت لایه‌های تحتانی اقشار میانی را، که

متحد اجتماعی پرولتاریا در مبارزه علیه سرمایه بطور اعم و برای برپائی سوسیالیسم بطور اخص را تشکیل میدهند، بررسی و محاسبه خواهیم کرد. برآورد میزان جمعیت این اقشار اجتماعی در آلمان در سال ۲۰۰۰ نشان میدهد که در صورتیکه طبقه کارگر اکثریت کل اهالی یک کشور را تشکیل دهد و با چنین جمعیتی از سابقه و قدرت تاریخی کافی برخوردار باشد، جمعیت لایه‌های پائینی اقشار میانی رقمی در حدود ۲۰ درصد از کل جمعیت می‌باشد. در حالیکه در کشورهای کمتر تکامل‌یافته که در آنها طبقه کارگر حائز اکثر جمعیت کل کشور نیست جمعیت نیم‌پرولتاریا و لایه‌های پائینی اقشار متوسط بیشتر یا خیلی بیشتر از حدود ۲۰ درصد کل جمعیت است. بعلاوه از تقریب و تفاوتی که بین میزان برآورد شده جمعیت طبقه کارگر در کشورهای جهان با رجوع به این جمعیت در آلمان و میزان واقعی جمعیت مزبور امکاناً وجود دارد صرفنظر مینمائیم و فکر می‌کنیم که این تقریب در حدی است که میتوان از آن صرفنظر نمود.

چنانکه دیدیم در کشور آلمان در سال ۲۰۰۰ جمعیت طبقه کارگر بالغ بر ۷۵ درصد کل شاغلین و بیکاران جویای کارمزد یا حقوق‌بگیر و (با احتساب اعضاء غیرشاغل خانواده‌های کارگران و از کارافتادگان مربوطه) معادل ۶۸ درصد کل جمعیت است و یک محاسبه ساده از سایر ارقام مربوطه که مورد ملاحظه قرار گرفت نشان میدهد که رقم مربوط به کل شاغلین و بیکاران جویای کارمزد یا حقوق‌بگیر حدود ۹۰ درصد کل جمعیت فعال را تشکیل میدهد. پس با توجه به اینکه ما در آمارهای معین در دسترس خود معمولاً این نسبت اخیر را برای هر کشور داریم و با فرض اینکه درصد جمعیت طبقه کارگر به کل جمعیت فعال در همه کشورها (با رجوع به آلمان در سال ۲۰۰۰) بالغ بر ۷۵ درصد نسبت مزبور است، میتوانیم نخست این درصد جمعیت طبقه‌کارگر در هر کشور را برای سال ۲۰۰۰ محاسبه و برآورد نمائیم. و البته معلوم است که همانطور که دیدیم فرض کرده‌ایم رقم بیانگر میزان جمعیت طبقه کارگر به مجموع کل جمعیت فعال برابر با همان رقم مبین میزان جمعیت مربوطه این طبقه (همچنین با احتساب اعضاء غیرشاغل خانواده‌های کارگری و کارگران از کارافتاده) نسبت

به کل جمعیت اهالی هر کشور می‌باشد. بدیهی است که اگر ما مستقیماً به ارقام مربوط به میزان جمعیت طبقه کارگر در کشورها دسترسی میداشتیم، در اینصورت این نحوه محاسبه و برآورد لزومی نمیداشت. لیکن برای ما تا حدیکه بررسی و فکر کرده‌ایم تنها این راه جهت تخمین جمعیت طبقه کارگر در کشورهای جهان وجود دارد:

نسبت مزبور یعنی نسبت کل شاغلین و بیکاران جویای کارمزد یا حقوق‌بگیر به کل جمعیت فعال در مورد اکثر کشورهای جهان در سه سالنامه بریتانیکا (Britanica Book of the Year) مربوط به سالهای ۱۹۸۶، ۱۹۹۱ و ۲۰۰۱، در جداول تحت عنوان: Employment and Lalour، برای سالهای کم و بیش نزدیک به سال ۲۰۰۰ داده شده است (متذکر می‌شویم که در سالنامه بریتانیکای ۲۰۰۱ که جدیدترین سالنامه مورد مراجعه ما در این رابطه است نیز هنوز مقدار نسبت مزبور برای خود سال ۲۰۰۰ برای هیچ کشوری داده نشده است). ابتدا باید، با استفاده از ارقام داده شده (مربوط به نسبت مزبور) در سالنامه‌های مذکور، ارقام مربوط به سال ۲۰۰۰ را محاسبه و برآورد نمود:

در مورد آلمان و بعنوان ملاک برای سایر کشورهای پیشرفته کنونی جهت دستیابی به نسبت مزبور در سال ۲۰۰۰، ما به این روش ساده عمل کرده‌ایم که با رجوع به آمار داده شده اداره سراسری آمار آلمان درباره رشد این نسبت در طول سالهای ۱۹۹۸-۱۹۵۷ در آلمان، میانگین این رشد را حدود ۰/۴ درصد در سال (با استفاده از فرمول $A=A_0(1+a)^n$ که در مورد آن بعداً توضیح داده خواهد شد) محاسبه کرده و این رقم را برای محاسبه رشد زمانی نسبت مزبور در کلیه کشورهای پیشرفته کنونی ملاک قرار داده‌ایم. با توجه باینکه چنانکه بعداً خواهیم دید کشورهای اکنون پیشرفته جهان دیگر به سطح بالایی از میزان جمعیت طبقه کارگر و قدمت تاریخی آن رسیده‌اند، کاربرد رقم ۰/۴ درصد در سال مذکور برای محاسبه رشد نسبت مزبور در مورد کشورهای پیشرفته با تقریبی کاملاً صرفنظرکردنی صدق می‌کند.

اما در مورد کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی با استفاده از داده‌های

ارائه شده در جداول فوق‌الذکر در سه سالنامه مذکور، ۱۲ کشور نمونه از میان این کشورها را که برای آنها نسبت مزبور در این جداول داده شده و رشد این نسبت در سالهای بین ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رقمی مثبت را تشکیل می‌دهد انتخاب نموده‌ایم (رشد‌های منفی نسبت مزبور را ناشی از شرایط استثنائی و نامعمول محسوب داشته‌ایم). رشد سالیانه نسبت مزبور را با رجوع به این جداول در مورد این ۱۲ کشور در سالهای معینی بشرح زیر محاسبه کرده‌ایم:

نام کشور	فاصله زمانی رشد نسبت مزبور	رشد محاسبه‌شده نسبت مزبور برحسب درصد در سال
شیلی	۱۹۸۲-۱۹۹۸	۱/۸
الجزایر	۱۹۷۷-۱۹۸۷	۲/۶
بحرین	۱۹۸۶-۱۹۹۱	۰/۶
یونان	۱۹۸۲-۱۹۹۷	۰/۴
گواتمالا	۱۹۸۱-۱۹۸۹	۰/۱
کره جنوبی	۱۹۸۳-۱۹۹۸	۱/۲
ایران	۱۹۸۶-۱۹۹۶	۰/۸
مالزی	۱۹۷۹-۱۹۹۸	۱/۰
پاکستان	۱۹۸۴-۱۹۹۶	۲/۳
تونس	۱۹۸۲-۱۹۸۹	۰/۵
ترکیه	۱۹۸۰-۱۹۹۸	۱/۲
تونگا	۱۹۷۶-۱۹۹۰	۲/۲
-----	-----	---
میانگین		۱/۲

رقم میانگین ۱/۲ درصد در سال را بعنوان میزان رشد نسبت مزبور در کلیه کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی در نظر گرفته‌ایم.

البته تعدادی از کشورهای جهان، مانند اکثر کشورهای اروپای شرقی کنونی، در حال حاضر در موقعیتی بین کشورهای پیشرفته و کشورهای کم و بیش عقب‌مانده قرار میگیرند. در مورد اینگونه کشورها رشد نسبت مزبور را برابر با $۰/۸ = (۱/۲ + ۰/۴) / ۲$ درصد در سال فرض کرده‌ایم.

در همه حالات برای محاسبه میزان جمعیت طبقه کارگر در سال ۲۰۰۰ از فرمول $A = A_0(1+a)^n$ استفاده نموده‌ایم: در این فرمول برای این محاسبه، A مقدار نسبت مزبور در سال ۲۰۰۰، A_0 مقدار داده شده نسبت مزبور برای سالی معین

(قبل از ۲۰۰۰) در سالنامه آماری بریتانیکا ۲۰۰۱، a مقدار رشد نسبت مزبور برحسب درصد در سال و n تعداد سالهای بین ۲۰۰۰ و سال معین مربوطه که در آن سالنامه مقدار نسبت مزبور برای آن داده شده است. نسبت جمعیت طبقه کارگر به کل جمعیت فعال و بنابراین نسبت جمعیت مربوط به طبقه کارگر (یعنی همچنین با احتساب اعضاء غیرشاغل خانواده‌های کارگری و کارگران از کارافتاده و بازنشسته) به کل جمعیت در هر کشور در سال ۲۰۰۰ برابر با A ۰/۷۵ یعنی ۷۵ درصد مقدار A محاسبه شده می‌باشد.

با این روش، که ما با توجه به عدم دسترسی به بعضی آمارها و اطلاعات مورد نیاز و ضرورت سهولت و سادگی و یکسان‌بودن محاسبه برای عموم کشورها آنرا انتخاب نموده‌ایم، نسبت جمعیت مربوطه طبقه کارگر به کل جمعیت اهالی را برای عموم کشورها محاسبه می‌کنیم؛ و بالطبع از تفاوت‌هایی که ممکن است بین ارقام حاصل از محاسبه و مقادیر واقعی مربوط به جمعیت طبقه کارگر وجود داشته باشد مجبوریم صرف‌نظر کنیم. اما در مورد دو کشور چین و هند- از آنجا که هرکدام بخش بسیار بزرگی از جمعیت جهان را در خود دارند- همچنین از طریق پرسش شفاهی از افرادی از این دو کشور و مراجعه به منابع دیگری (چون 1984 India و International Handbuch و Munziger- Archiv) داده‌های سالنامه بریتانیکا را کنترل و تکمیل کرده‌ایم. بنابراین تحقیقات تکمیلی معلوم گردید که در کشور هند در سال ۲۰۰۰ جمعیت مربوط به طبقه کارگر در حدود ۳۵ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌دهد و بخش بزرگی از طبقه کارگر از کارگران شاغل در امور کشاورزی تشکیل می‌گردند و بعلاوه در این کشور گروه کثیری نیمه‌پرولتاریای کشاورزی وجود دارد که به‌رحال متفاوت از «طبقه کارگر» یا «پرولتاریا» محسوب می‌شوند؛ و در مورد کشور چین معلوم شد که جمعیت مربوط به طبقه کارگر در این کشور در سال ۲۰۰۰ حدود ۲۳ درصد جمعیت کل اهالی می‌باشد و رشد سالیانه نسبت جمعیت مربوطه طبقه کارگر به کل اهالی را باید بطور متفاوت از سایر کشورهای کم‌بیش عقب‌مانده کنونی برابر با ۲/۶ درصد در سال در نظر گرفت. از این گذشته در مورد تعداد دیگری

از کشورها بعلت وضعیت ویژه‌ای که بنظر میرسند داشته باشند، محاسبه و برآورد جمعیت طبقه کارگر در آنها بگونه‌ای تا حدودی متفاوت از روش عمومی و منطبق با این وضعیت ویژه بعمل آمده است؛ مثلاً یکی از این کشورها افغانستان است که در آن در سالهای ۲۰۰۰-۱۹۸۰ همواره جنگ حاکم بوده و لذا برای محاسبه جمعیت مربوط به طبقه کارگر رقم مربوط به جمعیت شاغلین مزد یا حقوق‌بگیر در سال ۱۹۷۹ را همچنان برای سال ۲۰۰۰ در نظر گرفته‌ایم.

بدین ترتیب ارقام محاسبه شده در مورد جمعیت مربوطه طبقه کارگر برحسب درصد از جمعیت کل اهالی در سال ۲۰۰۰ را برای کشورهایی که آمار مورد نیاز آنها یعنی نسبت جمعیت مجموع مزد و حقوق‌بگیران به کل جمعیت فعال در سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۱ داده شده (بدون ذکر کلمه «درصد») در جدول ذیل بنام جدول ۱ درج نموده‌ایم:

جدول ۱:

برونل ۷۴، گوام ۷۴، پالائو ۷۳، قطر ۷۳، آروبا ۷۲، جزایر ماریانای شمالی ۷۲، عمان ۷۲، جزائر فاروئه ۷۱، کوبا ۷۱، کویت ۷۱، لیچ نترزاین ۷۰، امارات متحده عربی ۷۰، ساموآ ۶۹، باهاما ۶۹، سنت کیتس ونویس ۶۹، هنگ کنگ ۶۹، گوئرنسی ۶۸، برمودا ۶۸، گرین‌لند ۶۸، آلمان ۶۸، اتریش ۶۷، استونی ۶۷، گامبیا ۶۷، نروژ ۶۷، سیشل ۶۷، جزائر ویرجین ۶۷، بحرین ۶۶، باربادوس ۶۶، لوگزامبورگ ۶۶، مالت ۶۶، پرتوریکو ۶۶، ایالات متحده آمریکا ۶۶، دانمارک ۶۵، لیبی ۶۵، ماکائو ۶۵، میکروتی ۶۵، سوئیس ۶۵، آیزل آومن ۶۵، هلند ۶۴، سینگاپور ۶۴، سورینام ۶۳، سوئد ۶۳، آنتیگوا و باربودا ۶۲، جمهوری چک ۶۲، اسلوواکی ۶۲، تایوان ۶۲، مجارستان ۶۱، ایسلند ۶۱، موناکو ۶۱، ژاپن ۶۰، اردن ۶۰، سان مارینو ۶۰، آفریقای جنوبی ۶۰، پادشاهی متحده ۶۰، استرالیا ۵۹، بلغارستان ۵۹، کوستاریکا ۵۹، کروآسی ۵۹، فرانسه ۵۹، اسرائیل ۵۹، قبرس ۵۸، جزایر سلیمان ۵۸، کانادا ۵۷، فنلاند ۵۷، مالزی ۵۷، زلاند نو ۵۷، اسلوانی ۵۷، اروگوئه ۵۷، بلژیک ۵۶، گراناادا ۵۶، گویان ۵۶، ماری‌تیوس ۵۶، ایرلند ۵۵، الجزایر ۵۴، برزیل

۵۳، گویان فرانسه ۵۳، لیتوانی ۵۳، کالدونیای جدید ۵۳، لهستان ۵۳، ترینیداد و توباگو ۵۳، لتونی ۵۳، شیلی ۵۲، پرتغال ۵۲، سائوتومه و پرنسیپ ۵۲، آرژانتین ۵۰، ونزوئلا ۵۰، بوتسوانا ۴۹، سنت لوسیا ۴۹، ایتالیا ۴۸، بلایز ۴۸، آکوادور ۴۸، سنت وینست ۴۸، جمهوری دومینکن ۴۸، لسوتو ۴۷، اسپانیا ۴۷، تونس ۴۷، مارتینیک ۴۶، پاناما ۴۶، عراق ۴۵، جزایر مارشال ۴۵، دماغه ورده ۴۴، گوآدلوپ ۴۴، کره جنوبی ۴۴، مکزیک ۴۴، دومینیکا ۴۳، موزامبیک ۴۳، رئونین ۴۳، رومانی ۴۳، سری لانکا ۴۳، پولی‌تریای فرانسه ۴۲، مصر ۴۱، گواتمالا ۴۱، نامیبیا ۴۱، سوریه ۴۱، مالدیو ۴۰، زامبیا ۴۰، پرو ۳۹، السالوادور ۳۸، یونان ۳۸، ایران ۳۸، جامائیکا ۳۸، ساموآ ۳۸، تونگا ۳۸، کرانه غربی فلسطین ۳۸، فی‌جی ۳۷، نوار غزه فلسطین ۳۷، هندوراس ۳۷، مراکش ۳۷، مایوته ۳۶، زیمبابوه ۳۶، پاراگوئه ۳۵، هندوستان ۳۵، فیلیپین ۳۴، ترکیه ۳۴، یمن ۳۲، تایلند ۳۱، جمهوری کنگو ۲۹، پاکستان ۲۷، بولیوی ۲۶، اندونزی ۲۶، سودان ۲۶، افغانستان ۲۵، میانمار (برمه) ۲۵، پاپوآگینه‌نو ۲۵، کومور ۲۴، چین ۲۳، کیریباس ۲۱، تووالو ۲۱، لیبریا ۲۰، نپال ۱۸، نیجریه ۱۷، گینه استوانی ۱۵، غنا ۱۴، گینه ۱۴، مالاوی ۱۴، هائیتی ۱۴، کامرون ۱۲، بنگلادش ۱۰، توگو ۱۰، جمهوری آفریقای مرکزی ۷، رواندا ۷، اتیوپی ۶، مالی ۵، بنین ۴، بوروندی ۴، نیجر ۴.

از کل تعداد ۲۱۷ کشور و سرزمین نام برده شده در سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۱ که در سال ۲۰۰۰ در جهان وجود داشته‌اند، تنها برای تعداد ۱۶۷ کشور و سرزمین مستقل فوق‌الذکر آمار مربوطه آنها در این سالنامه داده شده و لذا ما توانسته‌ایم فقط برای این تعداد از کشورها جمعیت مربوط به طبقه کارگر برحسب درصد کل جمعیت در سال ۲۰۰۰ را - چنانکه در جدول فوق بترتیب میزان این درصد درج شده محاسبه و تعیین نماییم. در مورد تعداد ۵۰ کشور باقیمانده که فاقد آمار مربوطه بودند جمعیت مربوط به طبقه کارگر در سال ۲۰۰۰ برای ما نامعلوم است. اما میتوان دید که اکثر این ۵۰ کشور متعلق به کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی و بعضی از آنها از کشورهای حد واسط

میان عقب‌مانده و پیشرفته بوده و لذا جمعیت مربوط به طبقه کارگر در سال ۲۰۰۰ اگر نه در همه آنها لافاقل در اکثرشان باید کمتر از ۵۰ درصد کل جمعیت اهالی بوده باشد.

در میان کشورهای مذکور در جدول فوق تعداد کمی کشورهایمانند قطر و لیبی و اردن وجود دارند که با وجودیکه سطح تکامل اقتصادی آنها چندان بالا نیست به دلایل دیگری جمعیت مربوط به طبقه کارگر در آنها رقمی بالاتر از ۵۰ درصد کل جمعیت را تشکیل میدهد ولی بهرحال امکاناً در این کشورها طبقه کارگر با جمعیت مربوطه‌ای برابر یا بیش از ۵۰ درصد کل جمعیت دارای سابقه تاریخی کافی نیست و از این لحاظ اینها امکاناً باید یک مدت زمان چند یا چندین ده ساله دیگر- از سال ۲۰۰۰ به بعد- را بگذرانند تا میزان قدمت تاریخی طبقه کارگر به حد کافی برسد. بعلاوه در جدول چند کشورمانند ایتالیا و اسپانیا وجود دارند که با اینکه از سابقه بسیار طولانی رشد و تکامل سرمایه‌داری برخوردارند معذک جمعیت مربوطه طبقه کارگر در آنها در سال ۲۰۰۰ کمتر از ۵۰ درصد است که علت این برای ما روشن نیست.

بنظر ما بطور کلی و بعنوان ملاک کلی میتوان قبول کرد که در تمام کشورهایمانند که جمعیت مربوط به طبقه کارگر در سال ۲۰۰۰ رقمی برابر یا بالاتر از ۵۰ درصد کل جمعیت می‌باشد، در صورتیکه سابقه تاریخی این طبقه با جمعیت مربوطه‌ای حداقل ۵۰-۴۵ درصد کل جمعیت لافاقل ۳۰ سال بوده باشد، در این کشورها در سال ۲۰۰۰ پیش زمینه اجتماعی یعنی پیش شرط اجتماعی برای گذار به سوسیالیسم دیگر آماده و فراهم شده است. و طبعاً هرچقدر میزان جمعیت مربوط به طبقه کارگر از ۵۰ درصد کل جمعیت بالاتر و هرچقدر قدمت تاریخی این طبقه با چنین جمعیتی طولانی‌تر باشد، بهمان اندازه پیش‌زمینه اجتماعی برای برقراری سوسیالیسم مساعدتر خواهد بود.

چنانکه از ارقام مربوط به جمعیت مربوطه طبقه کارگر در ۱۶۷ کشور و سرزمین مختلف فوق‌الذکر دیده می‌شود، تعداد ۸۷ کشور در سال ۲۰۰۰ دارای جمعیتی برابر یا بیشتر از ۵۰ درصد می‌باشند، که البته بعضی از این کشورها

همانگونه که گفته شد هنوز باید حداقل چند دهسالی- طبعاً پس از سال ۲۰۰۰- را بگذرانند تا شرط قدمت و سابقه تاریخی طبقه کارگر با جمعیتی زیاد در آنها تأمین شود. قابل ذکر است که در میان این ۸۷ کشور تعداد نسبتاً زیادی کشورهای با جمعیت فوق‌العاده کم وجود دارد. اگر دو کشور ایتالیا و اسپانیا را که از سابقه تاریخی رشد سرمایه‌داری بسیار زیادی برخوردارند ولی جمعیت مربوطه طبقه کارگر آنها هنوز ۵۰ درصد نیست بعنوان استثناء قابل قبول به این ۸۷ کشور اضافه کنیم، این تعداد بالغ بر ۸۹ کشور می‌شود. از میان تعداد ۵۰ کشوری که جمعیت مربوط به طبقه کارگر در آنها در جدول فوق ذکر نشده است شاید بتوان تخمیناً ۱۶ کشور (بیشتر شامل کشورهای متعلق به اتحاد شوروی سابق) را با طبقه کارگری با جمعیتی برابر یا بیشتر از ۵۰ درصد در سال ۲۰۰۰ در نظر گرفت، در اینصورت تعداد آن کشورهای جهان که در این سال دارای طبقه کارگری با جمعیت مربوطه‌ای برابر یا بالاتر از ۵۰ درصد کل جمعیت می‌باشند و- صرف‌نظر از فقدان قدمت تاریخی کافی طبقه کارگر در بعضی از آنها- لذا از لحاظ پیش‌شرط اجتماعی لازم برای برپائی سوسیالیسم آماده شده‌اند در حدود ۱۰۵ کشور می‌باشد. یعنی فقط حدود ۱۰۵ کشور از کل ۲۱۷ کشور و سرزمین مستقل موجود در سال ۲۰۰۰ در جهان دارای چنین شرایطی هستند.

اگر این مطلب را نه برحسب تعداد کشورها بلکه برحسب میزان جمعیت کشورهای جهان مورد توجه قرار داده و لذا جمعیت کل ۱۰۵ کشور مزبور را محاسبه و برآورد کنیم، در اینصورت می‌بینیم که این حدود ۱۰۵ کشور در سال ۲۰۰۰ در حدود ۱/۵ میلیارد نفر جمعیت دارند که بالغ بر حدود ۲۵ درصد از کل جمعیت جهان (۶/۰۸ میلیارد نفر) در این سال را تشکیل می‌دهند. پس در سال ۲۰۰۰ نیز هنوز حدود ۷۵ درصد جمعیت جهان به آن سطح از تکامل اقتصادی- اجتماعی کاپیتالیستی نرسیده‌اند که پیش‌زمینه یا پیش‌شرط اجتماعی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم را واقعاً داشته باشند! بعلاوه ارقام مربوط به جمعیت کشورها و میزان مجموع مزد و حقوق‌بگیران در آنها نشان می‌دهد که اکثریت این ۷۵ درصد جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰ هنوز

فاصله زیاد یا نسبتاً زیادی تارسیدن به آن میزان از جمعیت مربوط به طبقه کارگر را دارند که با داشتن قدمت تاریخی کافی برابر یا بیش از ۵۰ درصد کل جمعیت کشور باشد یعنی فاصله زیاد یا نسبتاً زیادی را تا مرحله فراهم شدن واقعی و قطعی پیش شرط اجتماعی مورد نیاز برای برقراری سوسیالیسم در پیش دارند! در اینجا شاید اشاره به این نکته حاشیه‌ای نامناسب نباشد که، با توجه به اینکه میزان جمعیت طبقه کارگر و سابقه تاریخی آن در عین حال مبین میزان رشد و تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری در کشورهاست و این رشد و تکامل هنوز در مورد ۶۰ تا ۷۰ درصد جمعیت جهان بطور بالنسبه بسیار پائین و نازل می‌باشد، خیلی از چپ‌ها در زمان حاضر بگونه‌ای از سرمایه‌داری در جهان و جهان سرمایه‌داری سخن میگویند که گویی تنها کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری کنونی چون اروپای غربی و ایالات متحده را بعنوان کلیت جهان در نظر دارند!

حال ببینیم در چه زمانی در آینده در این کشورهای شامل ۷۵ درصد جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰ جمعیت مربوط به طبقه کارگر و قدمت تاریخی آن به سطح مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم میرسد یعنی پیش شرط اجتماعی مورد نیاز برای این گذار فراهم میشود:

فرمول ریاضی مربوطه سابق‌الذکر: $A = A_0 (1+a)^n$ را میتوان لگاریتم گرفته و بصورت زیر نوشت:

$$n = \log \frac{A}{A_0} : \log (1+a)$$

در این فرمول در اینجا: a برابر با رشد میزان جمعیت مربوط به طبقه کارگر نسبت به کل جمعیت برحسب درصد در سال می‌باشد، که برای آن ارقام سابقاً محاسبه شده ۱/۲ و ۰/۸ درصد در سال را بترتیب برای کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی و کشورهایایی که در موقعیتی بین کشورهای مذکور و کشورهای پیشرفته قرار دارند (و برای کشور چین بطور استثناء ۲/۶ درصد در سال) میتوان در نظر گفت. A_0 جمعیت مربوط به طبقه کارگر نسبت به کل جمعیت در سال ۲۰۰۰ و A میزان جمعیت مورد نیاز مربوط به طبقه کارگر یعنی

حداقل برابر با ۵۰ درصد کل جمعیت می‌باشد. n تعداد سالهای مورد نیاز برای رسیدن به این میزان از جمعیت مربوط به طبقه کارگر در آینده است. با توجه باینکه برای تأمین شرط قدمت تاریخی طبقه کارگر لازم است که این طبقه با جمعیت مربوطه‌ای حداقل در حدود ۵۰ درصد کل جمعیت لااقل ۳۰ سال موجودیت داشته باشد، به n یعنی تعداد سالهایی که از فرمول بدست می‌آید باید رقم ۳۰ اضافه شود. بنابراین زمان حصول جمعیت مربوط به طبقه کارگر به حداقل سطح مورد نیاز توسط فرمول زیر تعیین می‌شود:

$$Tg = \log \frac{A_0}{A_0} : \log (1 + a) + 30 + 2000 \quad (\text{فرمول عمومی})$$

فرمول عمومی فوق بر طبق آنچه بررسی گردید برای دو دسته کشورهای عقب‌مانده و غیر پیشرفته کنونی بصورت دو فرمول زیر درمی‌آید:

۱- در مورد کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی:

$$Tb = \left(\log \frac{A_0}{A_0} : \log 1/0.12 \right) + 30 + 2000 \quad (1)$$

در فرمول ۱ در مورد کشور چین، همانطور که قبلاً دیده‌ایم، بطور استثناء بجای $\log 1/0.12$ باید $\log 1/0.26$ قرار داده شود.

۲- در مورد سایر کشورهای غیر پیشرفته کنونی:

$$Tn = \left(\log \frac{A_0}{A_0} : \log 1/0.08 \right) + 30 + 2000 \quad (2)$$

در این فرمولها مقدار A_0 یعنی جمعیت مربوط به طبقه کارگر در سال ۲۰۰۰ بدون علامت درصد نوشته می‌شود.

بدیهی است که برای ما عموماً فرمول ۱ مورد استفاده قرار می‌گیرد و فرمول ۲ کاربرد بسیار کمی دارد.

فی‌المثل در مورد ۵ کشور چین، هند، ایران، زامبیا و نیجریه زمان حصول جمعیت مربوط به طبقه کارگر به حداقل سطح مورد نیاز یعنی ۵۰ درصد و با حداقل سابقه تاریخی لازم بترتیب عبارتند از:

$$Tb = (\log \frac{50}{23} : \log 1/0.26) + 30 + 2000 = 2060 \text{ سل} \quad \text{چین:}$$

$$Tb = (\log \frac{50}{35} : \log 1/0.12) + 30 + 2000 = 2060 \text{ سل} \quad \text{هند:}$$

$$Tb = (\log \frac{50}{38} : \log 1/0.12) + 30 + 2000 = 2054 \text{ سل} \quad \text{ایران:}$$

$$Tb = (\log \frac{50}{41} : \log 1/0.12) + 30 + 2000 = 2047 \text{ سل} \quad \text{نامیبیا:}$$

$$Tb = (\log \frac{50}{17} : \log 1/0.12) + 30 + 2000 = 2120 \text{ سل} \quad \text{نیجریه:}$$

پس طبق برآورد ما احتمالاً این پنج کشور بترتیب از سالهای ۲۰۶۰، ۲۰۶۰، ۲۰۵۴، ۲۰۴۷ و ۲۱۲۰ میلادی به بعد بلحاظ جمعیت طبقه کارگر به سطح مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم خواهند رسید بعبارت دیگر پیش شرط اجتماعی مورد نیاز برای این گذار را بدست خواهند آورد.

با رجوع به جدول ۱، چنانچه از چند کشور آخر این جدول که جمعیت مربوط به طبقه کارگر در آنها کمتر از ۱۰ درصد است. بعلت اینکه مجموع این کشورها کمتر از ۱/۸ درصد کل جمعیت جهان را دربردارند. صرف نظر کنیم، دیده می‌شود که بنگلادش و توگو هریک با جمعیت مربوطه طبقه کارگر برابر با ۱۰ درصد بیشترین زمان لازم را احتیاج دارند تا به حداقل سطح پیش‌آمدگی اجتماعی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم برسند، به این شرح:

$$Tb = (\log \frac{50}{10} : \log 1/0.12) + 30 + 2000 = 2165 \text{ سل}$$

یعنی طبق این محاسبه احتمالاً در سال ۲۱۶۵ میلادی تمامی جهانیان یا جهان در کلیت آن از لحاظ پیش‌شرط اجتماعی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم آماده و مهیا می‌گردد. اما بنظر می‌آید که منطقی‌تر و مناسب‌تر آنست که بصورت زیر برخورد نمود:

با مراجعه به جدول مزبور، چنانچه از ۱۷ کشوری که در آنها جمعیت مربوط به طبقه کارگر کمتر از ۲۰ درصد کل اهالی است، باین دلیل که مجموع این کشورها (در سال ۲۰۰۰) فقط حدود ۷/۴ درصد جمعیت جهان (و همراه با آن کشورهای خارج از جدول یعنی بقیه کشورهای جهان که جمعیت مربوطه طبقه کارگر در آنها احتمالاً کمتر از ۲۰ درصد کل اهالی میباشد در مجموع تخمیناً حداکثر ۹/۶ درصد جمعیت جهان) را در بردارند و این امکان هست که در آینده‌ها به علی جمعیت طبقه کارگر در آنها با شتاب بیشتری رشد کند یا حالات ویژه و استثنائی دیگری در آنها وقوع یابد، صرفنظر نمائیم، در اینصورت کشور لیبریا که دارای طبقه کارگری با جمعیت مربوطه‌ای برابر با ۲۰ درصد کل اهالی است بیانگر طولانی‌ترین زمان لازم برای رسیدن تمام جهان بمتابه یک کلیت به حداقل سطح پیش‌شرط اجتماعی لازم برای برقراری سوسیالیسم خواهد بود. زمان تحقق این پیش‌شرط اجتماعی جهانی عبارتست از:

$$T_b = (\log \frac{5}{7} : \log 1/0.12) + 30 + 2000 = 2107 \text{ سل}$$

پس طبق این نحوه برخورد- در صورتیکه آنرا بپذیریم- احتمالاً تمامی جهان از سال ۲۱۰۷ میلادی به بعد دیگر از لحاظ اجتماعی پیش‌آمدگی لازم برای گذار به سوسیالیسم را خواهد داشت. و البته از هم‌اکنون با پیشرفت زمان بتدریج کشورهای بیشتر و بیشتری به این سطح از پیش‌آمدگی اجتماعی خواهند رسید. و در این رابطه در مورد هر کشور معین که جمعیت مربوط به طبقه کارگر آن در سال ۲۰۰۰ کمتر از ۵۰ درصد کل جمعیت است، میتوان با استفاده از فرمول ۱ و شاید هم از فرمول ۲ و یا در صورت امکان و لزوم (یعنی در صورت داشتن یا لزوم بدست آوردن داده‌های مربوطه بطور ویژه و جداگانه) از فرمول عمومی فوق‌الذکر، زمان آماد شدن پیش‌زمینه اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم را بطور احتمالی برآورد و تعیین نمود. اینکه در واقعیت ممکن است روند آتی رشد جمعیت طبقه کارگر و فرارسیدن زمان مزبور در این کشورها با آنچه بدینگونه محاسبه و برآورد می‌شود تفاوت‌هایی داشته باشد، چیزی است که در اینجا ما

مجبوریم از آن صرف‌نظر کنیم و آنرا بمثابه امری واقعی به آیندگان واگذار نمائیم. همانگونه که بیان گردیده است، سطح معین تکامل تاریخی- اقتصادی جامعه سرمایه‌داری بیانگر وجود یا فقدان پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم می‌باشد. از لحاظ پیش‌شرط اجتماعی، که بطور اختصار و بعنوان شاخص عمومی بوسیله میزان جمعیت طبقه کارگر و قدمت تاریخی این طبقه با جمعیت مربوطه‌ای برابر یا بیش از ۵۰ درصد کل جمعیت تعیین میشود، در مورد کشورهای مختلف جهان تحقیق نمودیم. اینک به تحقیق در مورد پیش‌شرط مادی مورد نیاز برای این گذار، که همانگونه که در ابتدا گفته شد شامل دو قسمت می‌گردد، می‌پردازیم: این دو قسمت عبارتند از: میزان تولید سرانه کشورهای جهان و ظرفیت‌های علمی این جوامع.

۳- میزان تولید سرانه کشورها

بطور اختصار از همان آغاز سوسیالیسم باید تولید سرانه بمیزانی باشد که هم از لحاظ زندگی مادی (خوراک و از جمله شامل غذاخوردن در رستوران و کافه و غیره، مسکن و لوازم خانه، پوشاک، استفاده از وسائط نقلیه، ورزش، تفریحات، مسافرت و سیاحت، درمان و بهداشت، آموزش، استفاده از وسائل ارتباطی و اطلاع‌رسانی و رسانه‌ها، دیدن آثار هنری و غیره) برای عموم و همگان واقعاً یک رفاه نسبی فراهم و تأمین شود و هم مدت زمان لازم برای تولید و تأمین این وسائل و خدمات بقدر کافی محدود باشد تا وقت و فرصت کافی برای همگان جهت پرورش و ارتقاء سوسیالیستی خود و فعالیت در زمینه تکامل و تعالی شیوه تولید و فرهنگ معنوی جامعه سوسیالیستی در راستای حصول به کمونیسم یعنی جامعه کاملاً بدون طبقات و انسانی و آزاد از هرگونه ستم وجود داشته باشد. اگرچه اقدامات سوسیالیستی اولیه در تجدید سازمان تولید منجمله بمنظور جلوگیری از اتلاف و حیف و میل‌های نامعقول و رشد دادن به بازدهی و بارآوری فردی و گروهی و عمومی در حیطه‌های تولید و اقتصاد موجب بالارفتن میزان تولید سرانه میگردد، اما این اقدامات در این مراحل آغازین سوسیالیسم از لحاظ رشد تولید سرانه کم و بیش دارای نقش و تأثیری فرعی هستند. آنچه در این زمینه اساسی و اصلی محسوب می‌شود، عبارت از رشد و تکامل کافی تولید سرانه جامعه سرمایه‌داری پیشین است که به جامعه سوسیالیستی تازه برپا شده منتقل میگردد.

این تولید سرانه کافی یا ظرفیت تولیدی کافی جامعه سرمایه‌داری پیشین و منتقل شده به جامعه سوسیالیستی جدید است که بعنوان تنها عامل مادی اساسی میتواند پاسخگوی سوسیالیسم تازه برپا شده در زمینه نیازهای مادی و معنوی زندگی اعضاء این جامعه باشد. همانگونه که قبلاً بیان داشته‌ایم، فقدان

چنین ظرفیت تولیدی پیشرفته فراهم شده در جامعه پیشین بطور اساسی موجب سوق یافتن توجه و تفکر و نیرو و فعالیت جامعه جدید در راستای نفس ایجاد این ظرفیت تولیدی بجای پرداختن به خود امر سوسیالیسم یعنی پرداختن به فرآیند پیشرفت مادی و اجتماعی و معنوی بسوی کمونیسم میگردد و این باعث رشد و استقرار مجدد سرمایه‌داری و یا نظام طبقاتی جدیدی میشود، چنانکه فی‌المثل پایه و اساس شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی و چین را چنین امری و همچنین وجود جمعیت دهقانی نه کارگری بعنوان اکثریت اهالی تشکیل میداده است. نکته تعیین‌کننده در اینجا نهفته است و باید این نکته را واقعاً مورد توجه و تأمل قرار داد. چنانچه اگر در «جامعه سوسیالیستی» تازه آغاز شده ظرفیت‌های تولیدی و علمی انتقال یافته از جامعه سرمایه‌داری پیشین تا سطح مورد نیاز برای برپائی سوسیالیسم بویژه بمثابة فرآیند پیوسته و مداوم حصول به کمونیسم فاصله بسیار زیاد داشته باشد، طبعاً زمان بسیار طولانی‌ای نیز لازم است تا این ظرفیت‌های تولیدی و علمی ایجاد گردد و در طول این زمان فکر و نیروی جامعه بجای اینکه روی سوسیالیسم، که ماهیتاً روند پیوسته و مداوم پیشرفت مادی و اجتماعی و معنوی بسوی کمونیسم است، متمرکز شود، بر روی ایجاد خود آن ظرفیت‌ها تمرکز خواهد یافت و در نتیجه بقایای عمیق و وسیع و همه‌جانبه نظام اجتماعی طبقاتی پیشین رشد و تحکیم یافته و بصورت نظام طبقاتی جدید شکل می‌یابند و باین صورت چارچوب اجتماعی روند توسعه و تکامل ظرفیت‌های مزبور را تشکیل میدهند و لذا جامعه جدید سرانجام بطور قطعی به جامعه‌ای کاپیتالیستی و بهرحال طبقاتی تبدیل میگردد.

اما این میزان از تولید سرانه جامعه سرمایه داری بلافاصله پیشین به بیان دیگر میزان ظرفیت‌های تولیدی این جامعه یعنی میزان وسائل تولید فراهم و انباشت‌شده و رشد تکنولوژیک بدست آمده در آن برای گذار به سوسیالیسم چقدر باید باشد؟ کدامیک از کشورهای کنونی جهان سرمایه‌داری به این سطح از تولید سرانه رسیده‌اند و بقیه در چه زمانی در آینده به آن خواهند رسید؟ پاسخ به این پرسش‌ها موضوع این قسمت از تحقیق ما را تشکیل میدهد.

برای پاسخ به پرسش‌های فوق، بنظر ما و برطبق روشی که ما اتخاذ نموده‌ایم، نخست باید تحقیق و تعیین نمائیم که هزینه متوسط سرانه برای داشتن یک زندگی بالنسبه مرفه یعنی زندگی با حداقل رفاه در سال ۲۰۰۰ چقدر است و آنگاه معلوم نمائیم که آیا میزان تولید سرانه کشورهای جهان در این سال قادر به تأمین چنین زندگی برای همگان- در صورتیکه زمان کار آنان از حد معینی کمتر باشد- هست یا نیست و اگر نیست چه زمانی در آینده این امکان بوجود خواهد آمد. بدینسان به مسئله وجود یا فقدان پیش‌شرط مادی بمثابه ظرفیت تولیدی جوامع کنونی (و لذا گذشته از ظرفیت علمی آنها بموجب تقسیم‌بندی مورد نظر ما) برای گذار به سوسیالیسم پاسخ داده میشود.

جهت محاسبه هزینه لازم برای داشتن یک زندگی بالنسبه مرفه، با توجه باینکه ما با شرایط زندگی در کشورآلمان از نزدیک آشنائی داریم، این کشور را مأخذ قرار میدهیم. با توجه به تجربه و برآورد شخصی ما در مورد هزینه زندگی در این کشور از یکسوی و آنچه که آمارهای در دسترس درباره میزان درآمد و هزینه زندگی خصوصی خانواده‌های ابقشار و گروههای اجتماعی مختلف در ایالت Nordrhein- Westfalen در این کشور نشان میدهد از سوی دیگر، متوسط هزینه برای کسب زندگی نسبتاً مرفه برای هر فرد (متوسط همچنین از لحاظ بزرگسال یا کودک، پیر یا جوان و زن یا مردبودن) یعنی متوسط هزینه سرانه برای یک چنین زندگی در این کشور در سال ۲۰۰۰ را حداقل ۲۲۰۰ مارک (واحد پول سابق آلمان) در ماه یا ۲۶۴۰۰ مارک در سال برآورد کرده‌ایم. فکر می‌کنیم که ذکر جزئیات این برآورد و محاسبه در اینجا چندان مناسب نیست. و یک نکته قابل ذکر اینست که چنانچه بخواهیم این هزینه را در رابطه با درآمدهای افراد در جوامع کنونی مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم که درآمد لازم برای تأمین این هزینه تنها محدود به درآمد باصطلاح خالص افراد نیست و بلکه بخشی از آنچه که از درآمدها و حقوق‌ها و مزدها بعنوان مالیات و هزینه بیمه‌های اجتماعی و غیره کاسته می‌شود را نیز دربرمیگیرد یعنی آن بخش که مثلاً صرف تأمین مخارج درمانی و پزشکی افراد

یا صرف ایجاد و نگهداری پارک‌ها و جاده‌ها برای استفاده خصوصی افراد میشود و غیره.

با کمی توجه و تعمق دیده می‌شود که امروزه زندگی بالنسبه مرفه یعنی با حداقل رفاه و هزینه لازم برای تأمین آن، اگر این زندگی را برای آغاز سوسیالیسم در نظر بگیریم، اساساً باید در همه کشورهای جهان یکسان باشد و تفاوت آن در کشورهای مختلف چیز چندان مهمی محسوب نمی‌شود. در تحقیق ما لازم است این هزینه را با یک پول بین‌المللی و مشترک برای همه کشورها بیان نمود و بدیهی است که در این رابطه در تبدیل پول هر کشور به دلار (پول ایالات متحده آمریکا)، بعنوان یک پول بین‌المللی، باید قدرت خرید واقعی دلار در آن کشور را در نظر بگیریم. لذا ما نخست مبلغ برآورده شده ۲۶۴۰۰ مارک در سال را- که برطبق برآورد ما بیانگر حداقل متوسط هزینه سرانه لازم برای تأمین یک زندگی نسبتاً مرفه در مقیاس بین‌المللی و جهانی و بنابراین یک معیار و مقیاس مشترک بین‌المللی و جهانی در سال ۲۰۰۰ می‌باشد- به دلار تبدیل می‌نماییم و آنرا بصورت دلار که جنبه بین‌المللی آن در حال حاضر بیشتر از همه سایر ارزهاست در نظر می‌گیریم.

در این تبدیل ۲۶۴۰۰ مارک به دلار، همانطور که فوقاً بمتاباه امر کلی‌ای که در مورد تمام کشورها باید در نظر گرفت به آن اشاره شد، باید قیمت دلار را برحسب قدرت خرید واقعی آن در کشور آلمان در نظر گرفت. دلار در سال ۲۰۰۰ در رابطه با مارک دارای دو قیمت بوده است: یکی قیمت اسمی دلار که مثلاً در تبدیل مارک به دلار یا دلار به مارک برای عموم در بانک‌ها مأخذ قرار می‌گیرد و دیگری قیمت واقعی دلار که مبین قدرت خرید واقعی این ارز در کشور آلمان در سال ۲۰۰۰ می‌باشد. قیمت واقعی دلار در سال ۲۰۰۰ در رابطه با مارک آلمان بطور متوسط حدود ۲ مارک بوده است (توضیح اینکه این رقم را بطور غیرمستقیم با استفاده از داده‌های آماری در دسترس یا قابل استخراج درباره قیمت‌های اسمی و واقعی دلار برحسب مارک در سالهای ۹۹-۱۹۹۷ بدست آورده‌ایم). بنابراین با در نظر گرفتن قیمت واقعی دلار برحسب مارک- که

باید اینگونه در نظر گیریم، هزینه سرانه برای داشتن یک زندگی بالنسبه مرفه در سال ۲۰۰۰ بمثابة یک ملاک مشترک بین المللی طبق برآورد ما بطور متوسط حداقل ۱۳۲۰۰ دلار در سال می باشد.

بنظر می آید که لازم است در اینجا قدری درباره «قیمت اسمی» و «قیمت واقعی» دلار در رابطه با سایر ارزهای رایج در کشورهای جهان توضیح دهیم: اگر فی المثل قیمت خردهفروشی گندم با کیفیت متوسط در زمان معینی مثلا در سال ۲۰۰۰ در ایران برابر با ۲۰۰ تومان و در ایالات متحده آمریکا برابر با یک دلار باشد، در اینصورت در این زمان در ارتباط با گندم قدرت خرید واقعی دلار یا بنظر ما میتوان گفت باصطلاح «قیمت واقعی» دلار در ایران معادل ۲۰۰ تومان است. چنانچه بدینگونه قیمت کالاهای مختلف در ایران و در آمریکا را محاسبه و میانگین آنها را تعیین نماییم، آنگاه قیمت دلار بر طبق قدرت خرید واقعی آن یعنی برحسب قیمت واقعی آن به تومان تعیین میگردد (در عمل احتمالاً این محاسبه فقط در مورد تعداد معینی کالاها بعنوان کالاهای نمونه و احتمالاً با توجه به میزان مصرف آنها صورت میگیرد). در حالیکه قیمت یا قیمت های دیگر دلار برحسب تومان و بهمینسان بطور کلی برحسب پول رایج در هر کشور دیگر قیمت یا قیمت های باصطلاح «اسمی» دلار برحسب تومان یا برحسب ارز کشور مربوطه دیگر محسوب می شود. قیمت های اسمی نیز به علل معین اقتصادی و اجتماعی و سیاسی یا به دلایل بسیار ویژه ای بوجود می آیند.

مثلاً قیمت بازار آزاد دلار برحسب تومان در سال ۲۰۰۰ که یک قیمت باصطلاح اسمی محسوب میشود برابر با حدود ۸۰۰ تومان ولی قیمت واقعی دلار برحسب تومان بمراتب کمتر بوده است. یا مثلاً چنانکه آمار مندرج در سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۰ (در جدول: National product and accounts) نشان میدهد، «قیمت واقعی» دلار برحسب تومان در سال ۱۹۹۷ برابر با ۳۱ درصد «قیمت اسمی» آن توسط کارشناسان مربوطه محاسبه و برآورد شده است؛ یعنی در این سال تولید ناخالص سرانه در ایران برطبق قیمت اسمی دلار برابر با ۱۷۸۰ دلار و برطبق قیمت واقعی دلار برابر با ۵۶۹۰ دلار درج شده است.

با مقایسه ارقام مربوط به تولید ناخالص ملی یا داخلی ایران در سالهای ۱۹۹۷ میلادی و ۱۳۷۶ شمسی بترتیب مندرج در سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۰ و در نشریه «حسابهای ملی ایران» (سازمان برنامه) با یکدیگر، دیده می‌شود که قیمت‌های واقعی و اسمی دلار برحسب تومان در این زمان بترتیب حدود ۸۸ و ۲۸۴ تومان در نظر گرفته شده است. پس این قیمت اسمی دلار نیز رقمی متفاوت از قیمت اسمی دلار در بازار آزاد که حدود ۶۰۰ تومان در آنزمان بوده است می‌باشد.

اصولاً در عموم یا اکثر کشورهای کنونی «جهان سوم» بهای دلار برحسب قدرت خرید واقعی آن یعنی قیمت واقعی دلار خیلی کمتر از بهای آن مثلاً در بازار آزاد است که یک قیمت اسمی محسوب می‌شود و حتی در موارد شاید بسیار زیادی این قیمت اسمی و همچنین قیمت یا قیمت‌های اسمی خارج از بازار آزاد تا چندین برابر قیمت واقعی و بیشتر از آن میرسد. در حالیکه در کشورهای پیشرفته کنونی سرمایه‌داری بکرات عکس آن دیده می‌شود مثلاً در مورد پول آلمان در سالهای حوالی ۲۰۰۰ قیمت واقعی دلار برحسب مارک از قیمت اسمی آن برحسب مارک قدری هم بیشتر است.

در این ارتباط شاید نامناسب نباشد که به این نکته خارج از موضوع اشاره کنیم که فی‌المثل حتی در میان چپ‌های ایران بسیار رایج است که وقتی می‌خواهند قدرت خرید و سطح زندگی کنونی مثلاً مردم ایران را با دلار بسنجند قیمت اسمی دلار در بازار آزاد را ملاک قرار میدهند و به این امر ساده و بدیهی توجه نمی‌کنند که این قیاسی نادرست است و بلکه در این مورد باید قیمت واقعی دلار برحسب تومان یا ارز هر کشور معین دیگر یعنی قدرت خرید واقعی دلار برحسب تومان یا آن ارز دیگر را در نظر گرفت.

بهرحال پس همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد باید مقدار تولید سرانه سالیانه کشورها در سال ۲۰۰۰ را که در وهله نخست طبعاً برحسب پول رایج در آنها بیان می‌گردد. با در نظر گرفتن قدرت خرید واقعی دلار برحسب دلار بعنوان یک پول مشترک بین‌المللی و جهانی بیان نمود و آنگاه دید که آیا این مقدار تولید

سرانه کشورها به سطح ۱۳۲۰۰ دلار در سال رسیده است یا نه یعنی آیا این قسمت از پیش شرط مادی لازم برای گذار به سوسیالیسم در کشورها در سال ۲۰۰۰ تأمین شده است یا نه.

مقدار تولید سرانه سالانه برحسب قیمت واقعی دلار اما در شکل ناخالص آن و تحت عنوان «تولید ناخالص ملی»، «بصورت سرانه» و «برحسب قدرت خرید واقعی دلار» برای اکثر کشورهای جهان در بعضی از سالنامه‌های بریتانیکا (جداول National product and accounts) داده شده است. فقط باید آنرا به تولید سرانه خالص برای استفاده و مصرف شخصی و خصوصی تبدیل نمود (اینکه در این آمارهای داده شده محاسبه قیمت واقعی دلار و خود ارقام مربوط به مقادیر تولید کشورها از چه میزانی از درستی و دقت برخوردارند و اینکه در روش محاسبه تولید کالاها و خدمات در بین کشورهای مختلف ممکن است تفاوت‌هایی نیز وجود داشته باشد و غیره، چیزهایی هستند که ما مجبوریم از آنها صرف‌نظر نمائیم و آمار و ارقام داده شده را در حد کافی درست و صحیح فرض نمائیم).

اما در این ارتباط این مطلب باید مورد توجه قرار گیرد که تولید خالص سرانه ۱۳۲۰۰ دلار در سال برای تأمین یک زندگی بالنسبه مرفه در سال ۲۰۰۰ باید با مقدار معین نسبتاً پائینی از کار افراد و به تخمین ما میتوان گفت حداکثر با ۵ ساعت کار روزانه افراد قادر به کار و ۵ روز کار آنها در هفته فراهم گردد تا این قسمت از پیش شرط مادی مورد نیاز برای آغاز سوسیالیسم بطور کامل تأمین شود. در حالیکه در کشورهای پیشرفته کنونی- اگر بفرض تمام بیکاران قادر به کار نیز شاغل گردند- مقدار تولید کنونی حداقل با ۶ یا ۷ ساعت کار روزانه و ۵ روز کار در هفته فراهم می‌آید و در کشورهای کم و بیش عقب مانده کنونی- با فرض اشتغال به کار همه افراد قادر به کار- زمان کار روزانه برای تولید موجود تخمیناً بین ۷ تا ۹ ساعت در ۵ یا ۶ روز در هفته را دربرمیگیرد.

اینک نخست آمار داده شده در سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۲ درباره میزان تولید

ناخالص سرانه کشورها برحسب قیمت واقعی دلار برای سال ۱۹۹۹ را در ذیل نقل مینمائیم و سپس به مسئله تعیین میزان تولید سرانه خالص کشورها و سایر مسائل می‌پردازیم. باید متذکر شویم که متأسفانه زمانی که این بخش از این نوشته را مقدماتاً تهیه میکردیم سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۳ که شاید شامل آمار مربوط به تولید ناخالص ملی کشورها در سال ۲۰۰۰ باشد هنوز منتشر نشده بود و لذا مقدار تولید ناخالص سرانه سالیانه کشورها در سال ۱۹۹۹ (و گاهاً به دلیلی ۱۹۹۸) را که در ذیل آمده است بجای سال ۲۰۰۰ در نظر میگیریم و فرض میکنیم که اختلاف در مقدار تولید کشورها در مدت زمان یکسال یا گاهاً دوسال چیزی است که رویهمرفته میتوان از آن صرفنظر نمود. بنابراین میزان تولید سرانه ناخالص کشورها در سال ۲۰۰۰ برحسب قیمت واقعی دلار (و برحسب ارزش دلار در این سال) و عموماً به نقل از سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۲ بدون ذکر کلمه «دلار»- بشرح زیر است:

جدول ۲:

لوگزامبورگ ۴۱۲۳۰، ایالات متحده آمریکا ۳۱۹۱۰، سوئیس ۲۸۷۶۰،
 نروژ ۲۸۱۴۰، ایسلند ۲۷۲۱۰، بلژیک ۲۵۷۱۰، دانمارک ۲۵۶۰۰، کانادا
 ۲۵۴۴۰، ژاپن ۲۵۱۷۰، اتریش ۲۴۶۰۰، هلند ۲۴۴۱۰، کویت ۲۴۲۷۰،
 استرالیا ۲۳۸۵۰، آلمان ۲۳۵۱۰، فرانسه ۲۳۰۲۰، مالت ۲۲۹۰۱، فنلاند
 ۲۲۶۰۰، هنگ کنگ ۲۲۵۱۰، سوئد ۲۲۵۱۰، ایرلند ۲۲۴۶۰، سنگاپور
 ۲۲۳۱۰، پادشاهی متحده ۲۲۲۲۰، ایتالیا ۲۲۰۰۰، قبرس ۱۹۰۸۰، امارات
 متحده عربی ۱۸۸۷۱، اسرائیل ۱۸۰۷۰، اسپانیا ۱۷۸۵۰، زلاند نو ۱۷۶۳۰،
 اسلوانی ۱۶۰۵۰، پرتغال ۱۵۸۶۰، یونان ۱۵۸۰۰، کره جنوبی ۱۵۵۳۰،
 جمهوری چک ۱۲۸۴۰، آرژانتین ۱۱۹۱۰، بحرین ۱۱۵۵۶، عربستان سعودی
 ۱۱۰۵۰، مجارستان ۱۱۰۵۰، اسلواکی ۱۰۴۳۰، سنت کیتس و نویس ۱۰۴۰۰،
 سیشل ۱۰۱۸۵، آنتیگوا و باربودا ۹۸۷۰، اوروگوئه ۸۷۵۰، آفریقای جنوبی
 ۸۷۱۰، شیلی ۸۴۱۰، لهستان ۸۳۹۰، استونی ۸۱۹۰، مکزیک ۸۰۷۰،
 کوستاریکا ۷۸۸۰، ترینیداد و توباگو ۷۶۹۰، مالزی ۷۶۴۰، کروآسی ۷۲۶۰،

روسیه ۶۹۹۰، روسیه سفید ۶۸۸۰، برزیل ۶۸۴۰، بوتسوانا ۶۵۴۰، لیتوانی ۶۴۹۰، ترکیه ۶۴۴۰، گرانادا ۶۳۰۰، لتونی ۶۲۲۰، رومانی ۵۹۷۰، تایلند ۵۹۵۰، تونس ۵۷۰۰، نامیبیا ۵۵۸۰، کلمبیا ۵۵۸۰، ایران ۵۵۲۰، پاناما ۵۴۵۰، ونزوئلا ۵۴۲۰، گابون ۵۲۸۰، جمهوری دومینیکن ۵۲۱۰، سنت لوسیا ۵۲۰۰، بلغارستان ۵۰۷۰، دومینیکا ۵۰۴۰، سنت وینسنت ۴۹۹۰، الجزایر ۴۸۴۰، فیجی ۴۷۸۰، مقدونیه ۴۵۹۰، پرو ۴۴۸۰، پاراگوئه ۴۳۸۰، اسوازیلند ۴۳۸۰، قزاقستان ۴۳۱۷، السالوادور ۴۲۶۰، لبنان ۴۱۴۴، ساموآ ۴۰۷۰، فیلیپین ۳۹۹۰، کیریباس ۳۸۸۰، اردن ۳۸۸۰، گواتمالا ۳۶۶۰، چین ۳۵۵۰، مصر ۳۴۶۰، سوریه ۳۴۵۰، مالدیو ۳۴۳۶، جامائیکا ۳۳۹۰، اوکراین ۳۳۶۰، گویان ۳۳۳۰، موروکو ۳۳۲۰، آلبانی ۳۲۴۰، سریلانکا ۳۲۳۰، وانواتو ۲۸۸۰، اکوادور ۲۸۲۰، زیمبابوه ۲۶۹۰، اندونزی ۲۶۶۰، گرجستان ۲۵۴۰، آذربایجان ۲۴۵۰، ارمنستان ۲۳۶۰، لسوتو ۲۳۵۰، بولیوی ۲۳۰۰، هندوراس ۲۲۷۰، پاپوآگینه نو ۲۲۶۰، هندوستان ۲۲۳۰، ازبکستان ۲۲۳۰، مولدوا ۲۱۰۰، نیکاراگوئه ۲۰۶۰، جزائر سلیمان ۲۰۵۰، گینه ۱۸۷۰، ویتنام ۱۸۶۰، پاکستان ۱۸۶۰، غنا ۱۸۵۰، مغولستان ۱۶۱۰، گامبیا ۱۵۵۰، مائوریتانیا ۱۵۵۰، ساحل عاج ۱۵۴۰، بنگلادش ۱۵۳۰، کامرون ۱۴۹۰، هائیتی ۱۴۷۰، کومور ۱۴۳۰، لائوس ۱۴۳۰، سنگال ۱۴۰۰، توگو ۱۳۸۰، کامبوج ۱۳۵۰، سائوتومه و پرنسیپ ۱۲۸۹، نپال ۱۲۸۰، بهوتان ۱۲۶۰، سودان ۱۲۴۰، اوگاندا ۱۱۶۰، جمهوری آفریقای مرکزی ۱۱۵۰، آنگولا ۱۱۰۰، تاجیکستان ۱۰۴۱، اریتره ۱۰۴۰، کنیا ۱۰۱۰، بنین ۹۲۰، چاد ۸۴۰، موزامبیک ۸۱۰، ماداگاسکار ۷۹۰، نیجریه ۷۷۰، نیجر ۷۴۰، مالی ۷۴۰، جمهوری دموکراتیک کنگو ۷۳۳، یمن ۷۳۰، زامبیا ۷۲۰، گینه بیسائو ۶۳۰، اتیوپی ۶۲۰، بوروندی ۵۷۰، مالاوی ۵۷۰، جمهوری کنگو ۵۴۰، تانزانیا ۵۰۰، سیرالئون ۴۴۰، تیمور شرقی ۴۲۴.

چنانکه دیده می‌شود برای تعداد ۱۵۸ کشور از کل ۲۱۷ کشور و سرزمین مستقل موجود در سال ۲۰۰۰ در جهان میزان تولید ناخالص سرانه آنها را بعنوان تولید آنها در سال ۲۰۰۰ و بترتیب مقدار این تولید و برحسب (قیمت

واقعی) دلار فوقاً در جدول ۲ نوشته‌ایم. کل جمعیت این ۱۵۸ کشور در سال ۲۰۰۰ برابر با حدود ۵/۸۶ میلیارد نفر یعنی تقریباً ۹۶/۴ درصد کل جمعیت حدود ۶/۰۸ میلیارد نفری جهان در این سال می‌باشد. بقیه کشورها یعنی کشورهایی که برای آنها در سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۲ آمار مربوط به تولید ناخالص سرانه داده نشده و در مجموع جمعیتی در حدود ۲۲۰ میلیون نفر یعنی حدود ۳/۶ درصد جمعیت جهان در این سال را دارند عموماً در زمره کشورهای عقب‌مانده کنونی جهان قرار داشته و لذا عموماً مقدار تولید ناخالص سرانه آنها پائین یا خیلی پائین است.

اینک باید ببینیم چه مقدار از تولید ناخالص سرانه کشورها تولید خالص آنها برای مصارف شخصی و خصوصی را تشکیل می‌دهند. برای این منظور باید از میزان تولید ناخالص مقادیر نیل را کم کرد:

- استهلاک ابزارهای تولید در جریان تولید وسائل و خدمات که در واقع بمثابه نوعی محصولات سابقاً تولید شده در محصولات جدید تجسم یافته‌اند.

- افزایش و توسعه ابزارهای تولید.

- اشیاء تولید شده‌ای که بعنوان سلاح یا لوازم و آلات در حیطه‌های نظامی و سیاسی و پلیسی و قضائی و غیره بکار برده و مصرف می‌شوند (وجود این هزینه‌ها در جامعه سوسیالیستی را نیز لافل تا مراحل نمیتوان بطور قطعی و کامل نفی نمود مگر اینکه فرض شود که در تمامی جهان بطور همزمان سوسیالیسم برپا شود ولی در این رابطه نمیتوان چنین فرض نمود).

بنابر یک مطالعه اجمالی و مختصری که ما در این زمینه داشته‌ایم، هزینه‌های فوق‌الذکر را میتوان بطور متوسط و میانگین بعنوان استهلاک ابزارهای تولید ۱۲ درصد، بعنوان توسعه این ابزارها (که در جامعه سرمایه‌داری بصورت انباشت سرمایه انجام میگیرد) ۱۰ درصد و بعنوان وسائل نظامی و سایر آلات و لوازم مثابه ۳ درصد و لذا جمعاً ۲۵ درصد کل تولید ناخالص کشورها برای سال ۲۰۰۰ و برای زمان حاضر برآورد نمود. ما این رقم ۲۵ درصد را همچنین بعنوان رقم متوسط قابل قبولی در امر محاسبه و برآورد میزان رشد تولید

کشورها در آینده‌ها فرض می‌نمائیم.

بعلاوه قبلاً متذکر شدیم که میتوان گفت که در یک جامعه سوسیالیستی تازه آغاز شده مدت زمان کار افراد قادر به کار برای تولید وسائل و خدمات مادی مورد نیاز باید حداکثر ۵ ساعت در روز و ۵ روز در هفته باشد در حالیکه این مدت زمان در سال ۲۰۰۰ و در حال حاضر در کشورهای جهان بین ۶ تا ۹ ساعت در روز و بین ۵ تا ۶ یا حتی ۷ روز در هفته می‌باشد. با توجه به این ارقام، دیده می‌شود که در مقیاس جهانی بطور متوسط حداقل باید ۲۵ درصد از میزان تولید ناخالص کنونی کشورها کاست تا به میزان تولید منطبق با ۵ ساعت کار روزانه و ۵ روز در هفته رسید. معذک ما در مورد کشورهای پیشرفته کنونی- که در آنها ساعات کار کارگران و کارکنان رویهمرفته کمتر است- این رقم را برابر ۱۵ درصد و در مورد سایر کشورها همان ۲۵ درصد تولید ناخالص سرانه در نظر می‌گیریم.

پس، با توجه به مجموع مقادیر فوق‌الذکر کم‌شونده از کل تولید ناخالص، باید از میزان تولید ناخالص سرانه کشورها که فوقاً در جدول ۲ نوشته شده است، در مورد کشورهایایی که از لحاظ میزان تولید کم و بیش در صدر قرار دارند یعنی تقریباً کشورهای پیشرفته کنونی جهان جمعاً برابر با ۴۰ درصد و در مورد سایر کشورها جمعاً برابر ۵۰ درصد کسر نمود تا به تولید خالص سرانه و کاملاً آماده برای مصارف خصوصی و تأمین‌شونده با ۵ ساعت کار در روز و ۵ روز در هفته تمام افراد قادر به کار دست یافت. فی‌المثل در مورد ۵ کشور مذکور در ذیل مقدار تولید خالص سرانه بازا ۵ ساعت کار در روز و ۵ روز در هفته در سال ۲۰۰۰ بقرار زیر است:

$$\text{ایالات متحده آمریکا: } ۱۹۱۴۶ = ۳۱۹۱۰ \times ۰/۶ \text{ دلار}$$

که خیلی بیشتر از ۱۳۲۰۰ دلار در سال برای تأمین یک زندگی بالنسبه مرفه یعنی با حداقل رفاه برای همگان در جامعه سوسیالیستی تازه برپا شده می‌باشد.

$$\text{مجارستان: } ۵۵۲۵ = ۱۱۰۵۰ \times ۰/۵۰ \text{ دلار}$$

، که فقط برابر با ۴۲ درصد مقدار ۱۳۲۰۰ دلار است.

ایران: $۵۵۲۰ \times ۰/۵۰ = ۲۷۶۰$ دلار

، که فقط برابر با ۲۱ درصد مبلغ ۱۳۲۰۰ دلار را تشکیل میدهد.

چین: $۳۵۵۰ \times ۰/۵۰ = ۱۷۷۵$ دلار

، که تنها برابر با ۱۳ درصد مبلغ ۱۳۲۰۰ دلار می‌باشد.

کنیا: $۱۰۱۰ \times ۰/۵۰ = ۵۰۵$ دلار

، که فقط برابر با ۴ درصد مقدار ۱۳۲۰۰ دلار است!

بطور کلی چنانکه دیده می‌شود در سال ۲۰۰۰ فقط تعداد ۲۳ کشور از کل کشورهای مندرج در جدول ۲ یعنی از کشور لوکزامبورگ تا ایتالیا با مجموع جمعیتی برابر با ۷۸۳ میلیون نفر (حدود ۱۲/۹ درصد کل جمعیت جهان) دارای تولید خالص سرانه مورد نیاز بمیزان $۲۲۰۰ = ۱۳۲۰۰ \div ۰/۶۰$ دلار در سال یا بیشتر می‌باشند. بقیه کشورهای جهان (مندرج یا نامندرج در جدول ۲) که حدود ۸۷/۱ درصد جمعیت دنیا را دربرمیگیرند هنوز به این سطح از تکامل اقتصادی نرسیده‌اند و اکثراً راه دراز یا بسیار درازی را تا رسیدن به آن در پیش دارند و فقط تعداد نسبتاً معدودی از آنها (جمعاً حدود ۱۴ کشور مندرج در جدول ۲ از قبرس تا مجارستان) با مجموع جمعیت نسبی بسیار کم (حدود ۲۰۴ میلیون نفر یعنی ۳/۴ درصد جمعیت دنیا) با این سطح از تکامل اقتصادی فاصله نسبتاً کم یعنی احتمالاً حداکثر معادل حدود چند ده سال- پس از سال ۲۰۰۰- دارند. این تعداد نسبتاً معدود از کشورها که مثلاً اسرائیل، قبرس، اسپانیا، پرتغال، کره جنوبی، مجارستان و غیره را دربرمیگیرند، کل تولید ناخالص سرانه‌اشان در سال ۲۰۰۰ بین ۱۹۰۸۰ و ۱۱۰۵۰ دلار یعنی بین حدود ۸۷ تا ۵۰ درصد تولید سرانه ناخالص مورد نیاز یعنی $۲۲۰۰۰ = ۱۳۲۰۰ \div ۰/۶$ دلار در سال برای تأمین یک زندگی بالنسبه مرفه برای همگان در آغاز سوسیالیسم است. با در نظر گرفتن کشورهایی که در جدول ۲ درج نشده‌اند و عموماً در زمره کشورهای عقب‌مانده کنونی و با میزان تولید ناخالص سرانه کم یا خیلی کم هستند، جمعاً حتی حدود ۱۶۲ کشور با مجموع جمعیتی بالغ بر حدود ۴/۵۳ میلیارد نفر (حدود

۷۵ درصد جمعیت جهان) وجود دارد که کل تولید ناخالص سرانه‌اشان در سال ۲۰۰۰ بین حدود ۲۵ تا ۲ درصد کل تولید ناخالص مورد نیاز یعنی $۲۶۴۰۰ = ۰/۵۰ \div ۱۳۲۰۰$ دلار در سال برای تأمین یک زندگی بالنسبه مرفه در جامعه سوسیالیستی تازه برپا شده می‌باشد و چنین فاصله عظیم و باورنکردنی را تا رسیدن به این سطح از تکامل اقتصادی در پیش دارند! این کشورها شامل تمام کشورهای است که تولید ناخالص سرانه‌اشان در سال ۲۰۰۰ کمتر از ۶۶۰۰ دلار می‌باشد و تا ۴۲۴ دلار و شاید کمتر از آن میرسد. بهمینسان میتوان با رجوع به جدول ۲ در مورد هر کشور معین میزان فاصله آنرا در سال ۲۰۰۰ با ظرفیت تولیدی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم تعیین نمود.

در اینجا شاید نامناسب نباشد که به یک نکته خارج از موضوع به این شرح اشاره نمائیم: با توجه به آنچه که درباره میزان تولید سرانه کنونی کشورها و فاصله آن با میزان تولید مورد نیاز برای تأمین یک زندگی واقعاً بالنسبه مرفه برای همگان بیان داشتیم، دیده می‌شود که، برخلاف برخی ذهنی‌گری‌ها و هوچی‌گری‌های چپ‌ها، اصولاً خود امکان مادی و پایه‌ای لازم برای تأمین چنین زندگی برای اکثریت بشریت جهان هنوز بوجود نیامده و در حال حاضر وجود ندارد و پایه و اساس فقر و محرومیت موجود در جهان امروز نه تنها توسط حاکمیت نظام سرمایه‌داری بلکه همچنین بوسیله کمبود ابزار و وسائل تولید و پائین بودن سطح تکنولوژی واقعاً مورد کاربرد، در مقایسه با میزان جمعیت موجود، توضیح داده می‌شود! همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، خیلی از چپ‌ها در این ارتباط بگونه‌ای برخورد می‌کنند که گویی مقصودشان از «جهان» و «جهان سرمایه‌داری» فقط همان کشورهای پیشرفته کنونی و چند کشور دیگر نزدیک به آنها. که در سال ۲۰۰۰ جمعاً فقط حدود $۱۶/۳$ درصد جمعیت دنیا را دربرمیگیرند. می‌باشد! تبلیغات گمراکننده و توهم‌پرور نه تنها وسیعاً و دائماً از سوی نمایندگان و عوامل ایدئولوژیک و سیاسی بورژوازی بلکه بعضی اوقات از سوی چپ‌ها و کمونیست‌ها نیز اذهان را مورد حمله و هجوم قرار میدهد!

به مطلب مورد بررسی بازگردیم: در اینجا لازم است در رابطه با تعیین

میزان تولید سرانه مورد نیاز کشورهای سرمایه‌داری برای گذار به سوسیالیسم همچنین به اتخاذ دو فرض باین شرح توجه نمائیم: یکی اینکه تغییر و تحول از رشته‌های تولید بارث رسیده از جامعه سرمایه‌داری پیشین به رشته‌های تولید مورد نیاز جامعه سوسیالیستی تازه برپا شده را با در اختیار داشتن همان قدرت تولیدی پیشین امکان‌پذیر فرض کرده‌ایم؛ و دیگر اینکه از مسئله امکان بوجود آمدن مقاطع زمانی ویژه مبتنی بر افزایش شدید تولید محصولات خاصی در جامعه سوسیالیستی مانند نیاز بسیار شدید به احداث ساختمان پس از تخریب وسیع ساختمانهای تولیدی یا مسکونی در اثر یک جنگ داخلی در جریان انقلاب سوسیالیستی- که شاید وقوع یابد- و غیره صرف‌نظر کرده و تنها اوضاع و شرایط عادی و متعارف را مدنظر قرار داده‌ایم.

در اینجا این نکته را نیز مورد توجه قرار میدهیم که چنانچه کل تولید مجموع کشورهای جهان را نسبت به کل جمعیت دنیا در سال ۲۰۰۰ مورد مقایسه قرار دهیم و ببینیم اگر بفرض کل این تولید جهانی بطور برابر بین کل جمعیت دنیا توزیع و تقسیم شود، نتیجه چه خواهد بود. در این باره میتوان با انجام یک محاسبه تقریبی ساده به این سؤال، در دو حالت: یکی بفرض برقراری سوسیالیسم در سطح کل جهان و دیگری با فرض کنارگذاشتن سوسیالیسم و در همین شرایط موجود، به شرح زیر پاسخ گفت:

دیدیم که تولید مجموع کشورهای مشتمل بر اکثریت کشورهای جهان و معادل با ۷۵ درصد کل جمعیت دنیا در سال ۲۰۰۰ بین ۲۵ تا ۲ درصد یا بطور متوسط تقریبی ۱۴ درصد تولید موردنیاز جامعه سوسیالیستی تازه برپا شده در این سال در این کشورها می‌باشد و این رقم اخیر برای ۲۳ کشور پیشرفته با جمعیتی معادل ۱۲/۹ درصد جمعیت دنیا برابر ۲۳ درصد (بین ۱۴۵ و ۱۰۰ درصد) و برای بقیه کشورها با جمعیتی معادل ۱۲/۱ درصد جمعیت دنیا برابر با ۵۷ درصد (بین ۸۷ و ۲۶ درصد) است (به جدول ۲ و بررسی‌ها و محاسبات مربوطه قبلی رجوع شود). پس متوسط تقریبی نسبت کل تولید کشورهای جهان در سال ۲۰۰۰ به تولید مورد نیاز در یک جامعه سوسیالیستی

تازه برپا شده ولی فرضاً در مقیاس کل جهان برابر است با:

$$(75 \times 14 + 12/9 \times 123 + 12/1 \times 57) \div 100 = 33\%$$

یعنی کل تولید جهان در سال ۲۰۰۰ بطور تقریب فقط برابر با یک سوم تولید مورد نیاز جامعه سوسیالیستی جهانی تازه برپا شده در این سال است! حتی اگر در این رابطه قدری دقیق‌تر جمعیت کشورها و میزان تولیدشان در سال ۲۰۰۰ را مورد توجه و محاسبه قرار دهیم، خواهیم دید که میزان دقیق نسبت مذکور احتمالاً بمقدار قابل توجهی از یک‌سوم هم کمتر می‌باشد!

حال چنانچه فرضاً امر سوسیالیسم را کنار بگذاریم و صرفاً امر تأمین یک زندگی واقعاً بالنسبه مرفه برای همگان در شرایط موجود و با همین ساعات کار رایج در سال ۲۰۰۰ را در مدنظر قرار دهیم، یک محاسبه ساده تقریبی از داده‌هائی که در دسترس داریم نشان میدهد که کل تولید جهانی در سال ۲۰۰۰- اگر فرضاً بطور مساوی بین همه انسانها تقسیم شود- حدود ۴۲ درصد میزان تولید مورد نیاز برای تأمین زندگی بالنسبه مرفه فوق‌الذکر برای کلیه آحاد بشریت در جهان در این سال است! این محاسبه با این استدلال صورت می‌گیرد که چنانکه دیدیم در سال ۲۰۰۰ تولید ناخالص سرانه برای ۲۵ درصد جمعیت جهان بین ۳۱۹۱۰ (از کشور لوگزامبورگ بعلت اندکبودن جمعیت آن صرفنظر کرده و ایالات متحده را دارای بالاترین میزان تولید سرانه فرض نموده‌ایم) و حدود ۶۶۰۰ دلار و برای ۷۵ درصد جمعیت بین ۶۶۰۰ و ۴۲۴ دلار بوده و در عین‌حال در هر دو مورد مقدار تولید خالص برابر با ۷۵ درصد تولید ناخالص است و از سوی دیگر هزینه سرانه برای تأمین یک زندگی بالنسبه مرفه در سال ۲۰۰۰ عبارت از ۱۳۲۰۰ دلار می‌باشد، پس:

$$\left(\frac{31910 + 6600}{2} \times 0.75 \times \frac{1}{13200} \times \frac{25}{100} \right) + \left(\frac{6600 + 424}{2} \times 0.75 \times \frac{1}{13200} \times \frac{75}{100} \right) = 42\%$$

با این وجود همچنین دیده می‌شود که اگر بفرض کل تولید کنونی جهان بمثابة وسائل و خدمات مصرفی (با همین ساعات کار رایج کنونی) بطور مساوی بین همه انسانهای ساکن در کره زمین تقسیم شود، در اینصورت در سال ۲۰۰۰ بطور متوسط هر نفر از انسانها بطور برابر با دیگری سالیانه معادل حدود $5544 = 42\% \times 13200$ دلار (به قیمت واقعی آن) میتواند از محصولات مادی مصرفی استفاده کند که این اگرچه هنوز با یک زندگی واقعاً بالنسبه مرفه فاصله زیادی دارد ولی معذک بطور نسبی مشتمل بر مبلغ بالائی محسوب می‌شود و بدینگونه به فقر و فاقه و محرومیت مادی موجود که بیش و کم گریبانگیر اکثریت مردم جهان کنونی است پایان داده خواهد شد.

شاید بهانه‌گیری شود یا واقعاً اعتقاد بر این باشد که فی‌المثل آمارهای مندرج در سالنامه‌های بریتانیکا که منبع و مأخذ عمده اطلاعات مورد استفاده ما است معلوم نیست که درست و صحیح باشند یا قابل اعتماد نیستند. پاسخ ما اینست که اولاً، برخلاف برخی پیش‌داوری‌ها و ذهنی‌گری‌های رایج، واضح است که نمیتوان بطور دلخواهی یا بروشی مبتنی بر توهم و خیال یا تحت تأثیر هوچی‌گری‌ها و تبلیغات بی‌پایه درباره میزان کنونی تولید کشورها و رشد آتی آن و میزان جمعیت طبقه‌کارگر در جوامع کنونی و رشد آن در آینده نظر داد و داوری نمود و بلکه ارزیابی و قضاوت باید براساس داده‌های عینی یعنی قاعدتاً اطلاعات آماری و حتی‌المقدور با روش‌های منطقی و علمی صورت گیرد؛ و ثانیاً منابع اطلاعاتی مورد استفاده ما از جمله تنها منابع موجود و در دسترس می‌باشند و چیز دیگری غیر از اینها وجود ندارد و اطلاعات داده شده در این منابع اگرچه توسط کارکنان و کارشناسان شاغل در موسسات آماری تحت تعلق بورژوازی و دولت بورژوایی تهیه شده‌اند لیکن معهداً چنانچه تجربه نشان میدهد از درجه معینی از صحت و اعتبار برخوردار هستند و توسط کمونیست‌ها نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. وانگهی ما قبلاً بطور پراکنده در جاهایی بنحوی به مسئله میزان صحت و درستی آمار مورد استفاده اشاراتی داشته‌ایم.

اینک ببینیم که در آن کشورهای جهان که میزان تولید سرانه‌اشان در سال

۲۰۰۰ به سطح مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم نرسیده و تا رسیدن به این سطح فاصله زیادی دارند یعنی کشورهای که مجموعاً جمعیتی برابر با $۸۳/۷ = (۱۲/۹+۳/۴)$ - ۱۰۰ درصد جمعیت دنیا در سال ۲۰۰۰ را دربرمیگیرند، در چه زمانی در آینده به این سطح از ظرفیت تولیدی دست خواهند یافت. برای انجام چنین محاسبه و برآوردی در وهله نخست بنظر میرسد که در مورد هر کشور باید مستقیماً به ارقام داده شده در سالنامه‌های بریتانیکا درباره میزان رشد سالیانه تولید ناخالص سرانه آن کشور رجوع نمود. اما چنین روشی را نمیتوان دنبال کرد. زیرا مثلاً در دوره ۹۸-۱۹۹۰، چنانکه در سالنامه بریتانیکا ۲۰۰۱ داده شده، حتی رشد تولید کلی و غیرسرانه برای ۴۹ کشور از ۱۶۷ کشور دارای آمار رشد تولید رقیمی منفی می‌باشد. و اگر این ارقام منفی را برای محاسبه و برآورد میزان رشد تولید در دوره‌های طولانی آینده در مورد این ۴۹ کشور مورد استفاده قرار دهیم، نتیجه‌ای که بدست می‌آید تقلیل هرچه بیشتر و بیشتر و بسوی صفر تمایل پیدا کردن مقدار تولید در این کشورهاست، که چنین چیزی منطقی و درست و منطبق با واقعیت آینده آنها نباید باشد. بنظر ما باید رقم متوسط منطقاً قابل قبول و مثبتی را از میان ارقامی که در این باره در سالنامه‌های بریتانیکا داده شده بدست آورد و آنرا برای محاسبه میزان رشد آتی تولید سرانه کلیه کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی مورد استناد قرار داد.

باید فی‌المثل به این مطلب توجه داشت که آمار مندرج در سالنامه‌های ۱۹۸۶ و ۲۰۰۱ بریتانیکا درباره تولید ناخالص ملی کشورهای جهان نشان میدهد که، بدون در نظر گرفتن میزان رشد جمعیت، این تولید در دوره ۸۰-۱۹۷۰ فقط در ۵ کشور از تعداد ۱۲۶ کشور جهان که برایشان این آمار داده شده یعنی در ۴ درصد این کشورها رشد سالیانه منفی داشته در حالی که در دوره ۹۸-۱۹۹۰ میزان رشد سالیانه تولید ناخالص در ۴۹ کشور از ۱۶۷ کشور دنیا که این آمار برایشان داده شده یعنی در ۲۹ درصد این کشورها منفی بوده است. این تفاوت‌ها بهرحال حاکی از امکان تغییر در میزان رشد تولید ناخالص کشورها در سالها و دوره‌های مختلف است. بعلاوه میانگین میزان رشد سالیانه تولید ناخالص ملی در

مورد تمام کشورهایی که رشد مثبت داشته‌اند در دو دوره ۸۰- ۱۹۷۰ و ۹۸- ۱۹۹۰ بترتیب ۴/۹ و ۲/۵۸ درصد می‌باشد، که این بیانگر آنست که در اینگونه کشورها نیز در دوره نخست رشد تولید ناخالص ملی رویهمرفته نسبتاً خیلی زیادتر از این رشد در دوره دوم می‌باشد. و اینها بمعنای اینست که میزان رشد تولید سرانه کشورها در دوره‌های گذشته متفاوت بوده و در آینده‌ها نیز امکاناً در زمانهای مختلف متفاوت خواهد بود.

حداقل با توجه به وضع کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته کنونی از حیث تغییر مقدار جمعیت و با توجه به تأثیرپذیری فزاینده جوامع سرمایه‌داری جهان از یکدیگر و رشد و تکامل آتی تمدن و مدنیت مبتنی بر نظام سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده‌تر، میتوان قبول نمود که احتمال اینکه در آینده‌ها آهنگ رشد جمعیت در عموم کشورهای جهان یعنی در واقع در کشورهای فعلاً کم و بیش عقب‌مانده واقعاً کاهش یابد و حتی در مواردی رقمی منفی شود بسیار زیاد است و این عامل دیگری در جهت رشد میزان تولید سرانه در آینده‌ها در کشورهای عقب‌مانده‌تر جهان محسوب می‌گردد.

بنابراین با توجه به تمام آنچه در این ارتباط بیان گردید و بمنظور سهولت در کار محاسبه، آنطور که بنظر ما میرسد، میتوان میانگین میزان رشد تولید ناخالص سرانه را (بدون در نظر گرفتن تغییر و افزایش جمعیت) در مورد کلیه کشورهایی که این میزان رشد برای آنها در سالنامه‌های ۱۹۸۶ و ۲۰۰۱ بریتانیکا داده شده برای دو دوره ۸۰- ۱۹۷۰ و ۹۸- ۱۹۹۰ بطور جداگانه حساب کرد و متوسط این دو میانگین را بمثابة یک میانگین فرضاً ثابت و بیانگر رشد آتی تولید سرانه در کلیه کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی مورد استفاده قرار داد. این میانگین اخیر که ما آنرا محاسبه نموده‌ایم تقریباً برابر با $\frac{2}{7} = \frac{1}{3.5}$ (۰/۷۶ + ۴/۶) درصد در سال می‌باشد و ما آنرا بمثابة متوسط میزان رشد تولید ناخالص سرانه کشورها در آینده‌های مورد نظر فرض می‌کنیم. فقط در مورد دو کشور فوق‌العاده پرجمعیت چین و هند که رشد تولید ناخالص سرانه آنها در دوره ۹۸- ۱۹۹۰ بدون دخالت دادن امر افزایش جمعیت بترتیب برابر با ۹/۶ و ۴/۳

درصد در سال است، بطور استثناء بترتیب رقم $4/8 = 9/6 \times 0/50$ و $3/0 = 4/3 \times 0/70$ را بعنوان میزان آهنگ رشد تولید سرانه ناخالص آتی درازمدت آنها برحسب درصد در سال مناسب دانسته‌ایم.

اینکه مقادیر تولید سرانه‌ای که بدینگونه با استفاده از رقم متوسط و ثابت ۲/۷ درصد در سال برای آینده‌های عموم کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی (و برای چین و هند بترتیب ارقام $4/8$ و 3) برآورد می‌شود ممکن است در مواردی با واقعیت و با مقادیر واقعی تفاوت‌هایی داشته باشد چیزی است که ما نمیتوانیم آنرا در اینجا در نظر بگیریم و بلکه باید آنرا بمثابة امری واقعی به دارندگان اطلاعات مشخص‌تر و دقیق‌تر و به آیندگان واگذار نمائیم. باید از نظر دور نداشت که برآوردهای ما جنبه کلی داشته و معطوف به مقیاس‌هایی نسبتاً بسیار درازمدت است؛ این برآوردها یک ایده و شناخت کلی در حد امکان قابل حصول درباره سیر عمومی و درازمدت رشد آتی میزان تولید کشورهای جهان از نقطه نظر رسیدن به سطح تولید مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم میدهند و نه چیز دیگر.

برای برآورد میزان رشد آتی تولید کشورها از نقطه نظر رسیدن به سطح تولید تأمین‌کننده یک زندگی نسبتاً مرفه برای همگان بمثابة یک پیش‌شرط مادی ضروری جهت برقراری سوسیالیسم دو مسئله دیگر را نیز باید در نظر گرفت: یکی رشد هزینه تأمین زندگی بالنسبه مرفه در طول زمان یعنی در طی سیر تکامل اقتصادی و اجتماعی، و دیگری تقلیل خودبخودی ساعات کار توأم با سیر تکامل تولید و اقتصاد سرمایه‌داری.

در طی سیر تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع بشری و فعلاً جوامع سرمایه‌داری، طبعاً سطح زندگی یعنی میزان و چگونگی استفاده انسانها از وسائل و خدمات مصرفی نیز ارتقاء می‌یابد؛ متناسب با میزان تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع بطور کلی و در یک فرآیند کلی و بقدر کافی طولانی مدت طبعاً برای عموم افراد کیفیت محصولات مورد مصرف بهبود و ارتقاء می‌یابد و کمیت مصرف نیز امکاناً فزونی می‌گیرد و بعلاوه وسائل و خدمات جدید و

جدیدتری برای مصرف و استفاده بوجود می‌آیند و اینها بمعنای ارتقاء سطح زندگی و میزان مصرف و در نتیجه افزایش هزینه زندگی می‌باشد. بگونه‌ایکه فی‌المثل در مورد زندگی بالنسبه مرفه نیز سطح زندگی و میزان مصرف در طول زمان متناسب با میزان پیشرفت و تکامل اقتصادی و اجتماعی و همچنین در همین چارچوب جوامع سرمایه‌داری بتدریج بالا می‌رود و بالنسبه هزینه چنین زندگی نیز بدینگونه در صورتیکه قیمت‌ها را ثابت در نظر بگیریم افزایش پیدا می‌کند. پس گذشته از مسئله تورم و افزایش قیمت‌ها بدون تغییر در کیفیت محصولات، هزینه تأمین یک زندگی نسبتاً مرفه بدینگونه فزونی می‌یابد. بدیهی است که نیروی بارآور کار نیز در طول روند این تکامل بیشتر و بیشتر افزایش یافته و در نتیجه مقدار کار ضروری یا مدت زمان کار ضروری برای تولید هر مقدار معینی از وسائل و خدمات مصرفی در صورتیکه کیفیت آنها را ثابت فرض کنیم تقلیل پیدا می‌کند و بدین معنا قیمت‌ها یا هزینه‌ها پائین می‌آید. لیکن ما در اینجا از این امر نیز صرف‌نظر کرده‌ایم و از دیداد هزینه زندگی بالنسبه مرفه در طول زمان را با فرض کاملاً ثابت‌بودن قیمت‌ها در مدنظر قرار می‌دهیم زیرا باین روش است که ما میتوانیم دربرآوردهایمان محتوای این از دیداد و نقش آن در سیر آتی تکامل اجتماعی جوامع کاپیتالیستی را ملحوظ نماییم.

چنین از دیداد هزینه زندگی بالنسبه مرفه را ما با مطالعه و بررسی داده‌های سالنامه‌های آماری آلمان (متعلق به «اداره سراسری آمار آلمان») درباره هزینه مصارف خصوصی خانواده‌ها و چگونگی تورم و افزایش قیمت‌ها در سالهای ۲۰۰۰-۱۹۸۵ در حدود ۰/۷ درصد در سال (با ثابت فرض کردن قیمت‌ها) برآورد کرده‌ایم و این رقم را بعنوان متوسط میزان افزایش هزینه زندگی بالنسبه مرفه در سطح جهانی در طول زمان در آینده‌ها فرض مینمائیم. و فکر می‌کنیم که این فرض با واقعیت بقدر کافی انطباق دارد. جا داشت در این باره آمارهای مربوط به دورانه‌های طولانی‌تری را مورد مطالعه قرار دهیم اما دسترسی به چنین آمارهایی برایمان فراهم نشد.

مسئله دیگر عبارت از تقلیل ساعات کار کارگران و کارکنان توأم با سیر

تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع سرمایه‌داری است. تاریخ جوامع سرمایه‌داری پیشرفته کنونی در طول ۲۰۰-۱۵۰ سال اخیر حاکی از اینست که در طی فرآیند تکامل سرمایه‌داری و با در نظر گرفتن زمانهای بقدر کافی طولانی مدت، در اثر افزایش نسبتاً مداوم نیروی بارآور کار بمثابة زمینه و پایه مادی مساعد از یکسوی و دست‌آوردهای مبارزات طبقاتی و اجتماعی جهت تقلیل ساعات کار بمثابة عامل فعال و مستقیم تحقق‌بخشنده به این خواست از سوی دیگر، توأم با فرآیند تاریخی افزایش میزان تولید جوامع، در عین حال ساعات کار نیز کاهش می‌یابد. و بر پایه این تجربه تاریخی، ما فرض می‌کنیم که سایر کشورهای سرمایه‌داری نیز در سیر آتی تکامل اقتصادی و اجتماعی خود زمانی که به سطح تولید کافی برای تأمین امکان یک زندگی بالنسبه مرفه برای همگان برسند در عین حال مقدار ساعات کار افراد نیز توأمأ کاهش می‌یابد و لذا بنابر آنچه قبلاً بررسی گردید مقدار ۶۰ درصد و نه ۵۰ درصد تولید ناخالص سرانه آتی آنها برای تأمین زندگی بالنسبه مرفه سرانه جهت گذار به سوسیالیسم اختصاص می‌یابد.

در ارتباط با آنچه مورد تحقیق و بررسی ماست همچنین لازم است در اینجا به امکان وقوع رویدادهای معینی در آینده‌ها به شرح زیر اشاره نماییم:

امر تداوم و تکامل روند جهانی‌شدن سرمایه‌داری امکان دارد که در آینده‌ها به ایجاد دولت‌های چندکشوری و منطقه‌ای و غیره که هرکدام کشورهای مختلف امکاناً با سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی متفاوتی را بصورت یک واحد معین بطور نسبی یکسان و متحد مینماید. منجر گردد. اما چنین تحولاتی- اگر صورت گیرند- ضرورت تکامل اقتصادی و اجتماعی همه نقاط جهان را، هر نوع تشکل دولتی و ملیتی که داشته باشند، از حیث تأمین پیش‌شرطهای مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم نفی نمی‌کنند. ضرورت تکامل پیش‌شرطهای مادی و اجتماعی مورد نیاز برای برپائی سوسیالیسم- عموماً و صرفنظر از موارد استثنائی بجا و قابل قبول- برای کلیه نقاط جهان و هر یک از این نقاط امری بنیادی و طبیعی و بدیهی است.

دیگر اینکه در برآورد و پیش‌بینی سیر رشد آتی ظرفیت‌های تولیدی کشورهای جهان همچنین ما فرض می‌کنیم که فجایع و رویدادهای مخرب و نامساعد بسیار بزرگ جهانی که امر پیشرفت این سیر را بکلی و برای منتهای نسبتاً طولانی برهم زند و مختل سازد و حتی آنرا بعقب بازگرداند رخ ندهد و این سیر رویهمرفته بطور نسبتاً عادی پیش رود. در این باره میتوان به وقوع یک جنگ اتمی وسیع جهانی یا تمام‌شدن بعضی منابع طبیعی مورد نیاز بشر مثلاً آهن یا نفت بگونه‌ایکه هنوز برای آنها جایگزین ابداع نشده و کاربرد نیافته و یا شاید برخی رویدادهای دیگر اجتماعی یا زیست محیطی و طبیعی اشاره نمود. این فرض طبعاً در مورد برآورد و تعیین سیر رشد آتی جمعیت طبقه کارگر در کشورها- که قبلاً مورد بررسی قرار گرفت- نیز صدق می‌کند. همچنین باید اشاره نمود که تقلیل فوق‌العاده زیاد و سریع جمعیت در آینده‌ها بعلت ضرورت‌هایی ناشی از بعضی معضلات و مسائل زیست محیطی یا اجتماعی- که شاید احتمال آن خیلی ضعیف است- نیز اگر صورت گیرد میتواند بنحوی امر فرآیند تکامل اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری و آنگاه انتقال به سوسیالیسم را دگرگون نماید و وضعیتی غیرقابل انتظار بوجود آورد.

اما در ادامه مبحث: بطور خلاصه آهنگ متوسط رشد آتی تولید ناخالص سرانه در تمام کشورهای بیش و کم عقب‌مانده کنونی که مجموعاً نزدیک به ۸۴ درصد جمعیت جهان در سال ۲۰۰۰ را دربرمیگیرند برابر با ۲/۷ (و برای چین و هند بطور استثناء بترتیب ۴/۸ و ۳) درصد در سال، میزان متوسط جهانی هزینه یک زندگی بالنسبه مرفه برای همگان در سال ۲۰۰۰ حداقل برابر با ۱۳۲۰۰ دلار برای هر نفر و رشد این هزینه در صورت ثابت فرض‌کردن قیمت‌ها برابر با ۰/۷ درصد در سال و تولید خالص سرانه و بصورت محصولات کاملاً آماده مصارف خصوصی و شخصی بازا حداکثر ۵ ساعت کار در روز و ۵ روز در هفته را برابر با ۶۰ درصد کل تولید ناخالص سرانه برآورد و تعیین نموده‌ایم. طبق همان فرمول سابق الذکر $P = P_0 (1+a)^n$ ، که در آن در اینجا P_0 ارزش تولید ناخالص سرانه در سال ۲۰۰۰ و P ارزش تولید

ناخالص سرانه در n سال بعد یعنی در زمانی که در آن ۶۰ درصد ارزش این تولید برابر با هزینه سرانه برای تأمین یک زندگی بالنسبه مرفه برای همگان میشود و a رشد متوسط سالیانه تولید ناخالص سرانه برابر $۰/۰۲۷$ (و برای چین و هند بترتیب $۰/۰۴۸$ و $۰/۰۳$) می‌باشد، با فرض ثابت بودن ارزش دلار یعنی با مقایسه ارزش دلار با سال مبداء ۲۰۰۰، میتوان نوشت:

$$P_0 = P (1 + 0/027)^n = P_0 (1/027)^n$$

و از سوی دیگر طبق همان فرمول در مورد رشد هزینه سرانه زندگی نسبتاً مرفه در همان n سال پس از سال ۲۰۰۰ میتوان نوشت:

$$E = 13200 (1 + 0/007)^n = 13200 (1/007)^n$$

، که E هزینه سرانه زندگی نسبتاً مرفه n سال بعد از سال ۲۰۰۰ می‌باشد. همانگونه که گفته شد، ارزش دلار در همه موارد ثابت و برابر با ارزش آن در سال ۲۰۰۰ فرض شده است.

طبق آنچه بیان شد:

$$P = \frac{E}{0/60}$$

$$\left(\frac{13200}{0/60}\right) (0/07/1)^n = P_0 (1/027)^n \quad \text{پس:}$$

$$\left(\frac{1/027}{1/007}\right)^n = \left(\frac{13200}{0/60 P_0}\right) \quad \text{یا:}$$

$$n = \log\left(\frac{13200}{0/60 P_0}\right) \div \log\left(\frac{1/027}{1/007}\right) \quad \text{لذا:}$$

یا بالاخره:

$$n = (4/34 - \log P_0) \div 0/0085 \quad (3)$$

این فرمول طبق برآورد ما در مورد حدود ۱۸۰ کشور (غیر از چین و هند) از مجموع ۲۱۷ کشور موجود در سال ۲۰۰۰ در جهان یعنی در مورد کشورهای مذکور در جدول ۲ از اسلواکی به پائین تا آخرین کشور و نیز عموم سایر کشورهایی که در جدول مزبور نامشان نیامده است صدق می‌کند. فقط کافی است که ارزش تولید ناخالص سرانه هر کشور در سال ۲۰۰۰ را، که برای اکثر کشورها در جدول ۲ داده شده، در این فرمول قرار داد تا مقدار n یعنی تعداد سالهائی را که نسبت به سال مبداء ۲۰۰۰ طول می‌کشد تا میزان تولید آن به سطح تولید تأمین‌کننده زندگی بالنسبه مرفه برای همگان بعنوان یک پیش‌شرط مادی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم برسد بطور احتمالی تعیین نمود.

بدیهی است که فرمول ۳ را میتوان بصورت زیر برحسب تاریخ میلادی نیز نوشت و تاریخ حصول به این پیش‌شرط مادی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم در هرکشور را مستقیماً از آن بدست آورد:

$$T_p = 2000 + (4/34 - \log P_0) \div 0/0085 \quad (4)$$

، که این رابطه بنابر آنچه بیان گردید در مورد دو کشور چین و هند بطور استثناء بترتیب عبارتست از:

$$T_{pc} = 2000 + (4/34 - \log P_0) \div 0/017 \quad (4-1)$$

$$T_{pi} = 2000 + (4/34 - \log P_0) \div 0/010 \quad (4-2)$$

فی‌المثل، با رجوع به جدول ۲، این تاریخ احتمالی را برای ۵ کشور لهستان، ایران، چین، هند و موزامبیک به شرح زیر محاسبه میکنیم:

$$TP = 2000 + (4/34 - \log 8390) \div 0/0085 = 2049 \text{ سال} \quad \text{لهستان:}$$

$$TP = 2000 + (4/34 - \log 5520) \div 0/0085 = 2070 \text{ سال} \quad \text{ایران:}$$

$$TP = 2000 + (4/34 - \log 3550) \div 0/017 = 2046 \text{ سال} \quad \text{چین:}$$

$$TP = 2000 + (4/34 - \log 2230) \div 0/010 = 2099 \text{ سال} \quad \text{هند:}$$

موزامبیک: سال $2168 = 0.085 / (4/34 - \log 810) + 2000 = TP$

باز تأکید می‌کنیم که فی‌المثل در مورد کشور موزامبیک واضح است که نمیتوان میزان واقعی آهنگ رشد تولید ناخالص سرانه این کشور در طول مثلاً ۱۶۸ سال آینده پس از سال ۲۰۰۰ را اکنون تعیین نمود و برآورد ما بر احتمالی مبتنی بر بعضی داده‌هایی که در زمان حاضر در دست داریم دلالت دارد و لذا در آینده‌ها در هر زمان با در دست‌داشتن اطلاعات تازه و نزدیک و دقیق دوباره باید مورد بازبینی و تجدید نظر قرار گیرد.

در مواردی که بتوان بطور جداگانه میزان مشخص و ویژه رشد تولید ناخالص سرانه برای آینده کشوری را برآورد نمود، با توجه به تبدیلات فوق، باید از فرمول مذکور در نیل جهت محاسبه تاریخ حصول به این پیش‌شرط مادی مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم برای این کشور استفاده کرد:

$$Ts = 2000 + (4/34 \div \log P_0) / (\log(1 + m) - 0.003) \quad (5)$$

در این رابطه P_0 ارزش تولید ناخالص سرانه در سال ۲۰۰۰ و m میزان مشخص و ویژه رشد تولید ناخالص سرانه در آینده در کشور مورد نظر است.

اما جهت دستیابی به یک ارزیابی کلی از رشد آتی کشورهای جهان در مجموع و کلیت‌اشان، از لحاظ زمان رسیدن آنها به سطح تولید کافی برای تأمین یک زندگی بالنسبه مرفه برای همگان، بمثابه یک پیش‌شرط مادی جهت گذار به سوسیالیسم، بنظر می‌آید که منطقی و صحیح‌تر اینست که تاریخ حصول به این میزان از تولید را نه برای چند کشور آخر جدول ۲، که مقدار تولیدشان در سال ۲۰۰۰ از همه کمتر است، بلکه برای کلیه کشورهایی که میزان تولید ناخالص سرانه‌شان در این سال از ۱۵۰۰ دلار به بالا می‌باشد مورد سنجش قرار دهیم. یعنی حدود ۲۵ کشور آخر جدول ۲ با مجموع جمعیتی در حدود ۵۹۳ میلیون نفر (کمتر از ۱۰ درصد کل جمعیت دنیا در سال ۲۰۰۰) و کشورهای دیگر مشابه آنها که در این جدول درج نشده‌اند و مجموع جمعیت‌شان احتمالاً خیلی کمتر از یک‌درصد جمعیت جهان در این سال است و بنابراین کل جمعیت تمام آنها کمتر از ۱۱ درصد جمعیت دنیا در سال ۲۰۰۰ می‌باشد را از لحاظ این ارزیابی در

نظر نمی‌گیریم؛ مقدار تولید ناخالص سرانه این کشورها در سال ۲۰۰۰ از ۱۴۹۰ تا ۴۲۴ دلار و شاید هم کمتر یعنی به‌رحال کمتر از ۱۵۰۰ دلار است، که ما این کشورها را جوامعی استثنائی فرض میکنیم که ممکن است در آینده‌ها در اثر تحولاتی میزان رشد تولیدشان سرعت بسیار بیشتری بگیرد و یا حالت استثنائی ویژه دیگری بخود بگیرند و لذا آنها را در رابطه با ارزیابی رشد آتی میزان تولید کشورهای جهان بمتابه یک مجموعه بیانگر کل دنیا حذف می‌نمائیم. در اینصورت با رجوع به جدول مزبور دیده می‌شود که باید بنگلادش با تولید ناخالص سرانه ۱۵۳۰ دلار در سال ۲۰۰۰، بعنوان کشور دارای کمترین ظرفیت تولیدی در این سال، بمتابه شاخص ارزیابی تاریخ حصول قطعی مجموع جهان بمتابه یک کل به سطح تولید مورد نیاز برای گذار به سوسیالیسم در نظر گرفته شود. در صورت قبول این نقطه نظر، بنابراین طبق برآورد ما این تاریخ احتمالاً عبارتست از:

$$T_p = (4/34 - \log 1530) \div 0/0085 = 2136 \text{ سال}$$

پس احتمالاً در سال ۲۱۳۶ یعنی در دهه چهارم سده بیست و دوم میلادی دیگر مجموعه جهان بمتابه یک کل از لحاظ ظرفیت تولیدی آماده گذار به سوسیالیسم خواهد بود.

۴- میزان ظرفیت‌های علمی جوامع

توانائی‌ها و ظرفیت‌های علمی جامعه سوسیالیستی باید از لحاظ پاسخگویی به نیازهای علمی اهداف جامعه و بطور اختصار اهداف معطوف به تحول و تکامل به کمونیسیم به سطح کافی معینی از رشد رسیده باشد و برسد و این امر تا حدی بمتابۀ میراث علمی از جامعه سرمایه‌داری پیشین و تا حدی نیز بمتابۀ نتایج پیشرفت‌های علمی جدید در خود دوران سوسیالیسم محسوب می‌گردد. در دوره‌های نسبتاً آغازین سوسیالیسم و تا مرحله معینی از روند تکامل آن نیز به سطح بالائی از دستاوردهای علمی نیاز است که باید حاضر و آماده یعنی محصول تکامل علمی در جامعه سرمایه‌داری پیشین باشند که اینک در راستای سوسیالیستی بکار برده شوند و نه اینکه خود آنها را نیز در جامعه سوسیالیستی بدست آورد؛ در این جامعه از مرحله معینی به بعد است که اکتشافات و یافته‌های نوین علمی مورد نیاز اهداف سوسیالیستی بیشتر و بیشتر رو به رشد می‌گذارد.

آن اهداف مورد نظر در جامعه سوسیالیستی که تحقق آنها نیازمند بکارگیری علوم و دانش‌های تئوریک و کاربردی ویژه‌ای است را قبلاً (در مقدمه) بنحوی کلی بیان نمودیم و از تکرار آن در اینجا خودداری مینمائیم. در اینجا باید متذکر شویم که شناخت مفصل‌تر این اهداف از یکسوی و کسب اطلاع و آگاهی مورد نیاز از ظرفیت‌های علمی موجود و آتی کشورهای سرمایه‌داری کنونی جهان از سوی دیگر برای ما امری بسیار دشوار و حتی شاید امکان‌ناپذیر است؛ و فکر می‌کنیم که این دشواری و امکان‌ناپذیری برای عموم کسانی است که بخواهند در این باره به تحقیق بپردازند و هر کس با قدری بررسی و تعمق در مورد مسئله به آن پی خواهد برد. بخصوص دامنه علوم و دانش‌های علمی امروزه آنقدر توسعه یافته که دستیابی به یک آشنائی هرچند کلی و اجمالی ولی کافی با آنها و با کاربردهای عملی امکان‌پذیر آنها و با کمبودها و نواقص آنها در پاسخگویی به نیازهای سوسیالیسم کاری است که برای شخص انجام‌پذیر نیست و یا حداقل

فوق‌العاده دشوار می‌باشد یعنی کار فوق‌العاده زیاد و مدت زمان بسیار طولانی را می‌طلبد.

باید کفایت یا عدم کفایت شناخت‌های علمی در جوامع سرمایه‌داری کنونی و آتی از حیث پاسخگویی به نیازهای سوسیالیسم در فرآیند تکامل آن در راستای حصول به کمونیسم را تعیین نمود و لذا همچنین تعیین کرد که در جوامع سرمایه‌داری تاکنونی و کنونی دانش‌های علمی بدست آمده در حدی بوده‌اند که پاسخگوی این نیازها باشند و یا چنین نبوده‌اند و اگر نبوده‌اند در چه زمانی در آینده به این سطح خواهند رسید؛ برای این کار باید اولاً این نیازها را و ثانیاً این دانش‌ها را بقدر کافی شناخت و تعیین و مشخص نمود. اما این کاری فوق‌العاده دشوار یا غیرممکن است.

بدیهی است که رشد و تکامل علمی در جامعه سرمایه‌داری در عین حال با سطح توسعه و تکامل روابط تولیدی و شیوه تولید کاپیتالیستی و بنابراین با میزان جمعیت طبقه کارگر و قدرت تاریخی آن و با میزان رشد و ارتقاء تولید سرانه جامعه تطابق دارد یعنی اینها آنرا منعکس می‌سازند. اما این رشد و تکامل علمی، به غیر از امر رشد نیروی بارآور کار، احتمالاً کمتر در جهت پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم می‌باشد. رشد و تکامل علوم و دانش‌ها آنگونه که واقعاً در راستای تأمین نیازهای سوسیالیسم در راه نیل به کمونیسم باشد احتمالاً بیشتر از همه در خود جامعه سوسیالیستی می‌تواند انجام پذیرد. این مطلبی است که شاید با اتکاء برآن تا حدی عدم لزوم بررسی و تعیین کفایت یا عدم کفایت ظرفیت‌های علمی جوامع سرمایه‌داری برای سوسیالیسم را توجیه کند.

با توجه به مجموع آنچه فوقاً گفته شد، در بررسی و تحقیق وجود یا فقدان سررکن اساسی تشکیل‌دهنده پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی مورد نیاز برای برپائی سوسیالیسم، با کمال تأسف مجبوریم فقط به همان دو رکن جمعیت طبقه کارگر و میزان تولید سرانه در جوامع سرمایه‌داری که مورد تحقیق قرار گرفتند بسنده کنیم و از رکن سوم یعنی میزان ظرفیت‌های علمی یا سطح تکامل علمی این

جوامع صرفنظر نمائیم و این نقص عمده این پژوهش را تشکیل میدهد. معذک همانگونه که اشاره شد باید از نظر دور نداشت که احتمالاً عمدترین بخش از دانش‌های تئوریک و کاربردی مربوط به رکن سوم از همان اساس خود نیز تنها در شرایط برقراری سوسیالیسم میتواند بوجود آید و بوجود میآید و نه در شرایط حاکمیت سرمایه‌داری.

۵ - نتیجه‌گیری

بنابراین در تعیین زمان تأمین پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی مورد نیاز برای برپائی سوسیالیسم در جوامع کنونی (البته همگی سرمایه‌داری) جهان فقط میزان جمعیت طبقه‌کارگر و میزان سرانه تولید این جوامع را ملاک قرار می‌دهیم. برای تعیین این زمان، با توجه به آنچه در مباحث گذشته این تحقیق بررسی شد، باید کشورهای جهان را به چهار گروه به شرح زیر تقسیم نمود:

۱- کشورهایی که عموماً از همان سال ۲۰۰۰ و شاید قبل از آن و از هم اکنون پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی لازم برای برپائی سوسیالیسم را دارا هستند؛ این کشورها در سال ۲۰۰۰ به تعداد ۲۳ کشور و با جمعیتی بالغ بر حدود ۷۸۳ میلیون نفر یعنی ۱۲/۹ درصد کل جمعیت دنیا می‌باشند.

۲- کشورهایی که در سال ۲۰۰۰ هنوز این پیش‌شرط‌ها را ندارند لیکن قاعدتاً حداکثر در طول دو یا سه دهه نخست سده بیست‌ویکم دارای آن خواهند شد؛ اینها در سال ۲۰۰۰ بالغ بر حدود ۱۵ کشور و با جمعیتی در حدود ۱۲۸ میلیون نفر یعنی ۲/۱ درصد کل جمعیت دنیا هستند.

۳- کشورهایی (اکنون بیش و کم عقب‌مانده) که برای دستیابی به پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم (نسبت به سال مبداء ۲۰۰۰) هنوز زمانی کمتر یا بیشتر طولانی در پیش دارند و بعلاوه ما به آمار اولیه آنها دسترسی داشته‌ایم؛ اینها در سال ۲۰۰۰ شامل ۸۱ کشور و با جمعیتی بالغ بر حدود ۴/۲۷ میلیارد نفر یعنی ۷۰/۲ درصد کل جمعیت جهان می‌باشند. ما ذیلاً با استفاده از فرمولهای مربوطه زمانهای رسیدن میزان جمعیت طبقه‌کارگر و میزان تولید سرانه این کشورها به سطح لازم برای برپائی سوسیالیسم را محاسبه کرده و برای هر کشور بین دو زمان مذکور آنرا که طولانی‌تر است بعنوان زمان دستیابی آن کشور به پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم نوشته‌ایم. باید توضیح دهیم که در میان این کشورها تعدادی هستند که جمعیت مربوطه

طبقه کارگر آنها در سال ۲۰۰۰ برابر یا بیشتر از ۵۰ درصد کل اهالی بوده است، اما بعثت عدم دسترسی ما به اطلاعات مورد نیاز در مورد سابقه تاریخی طبقه کارگر آنها، از تعیین وجود یا فقدان مدت زمان حداقل ۳۰ سال قدمت تاریخی لازم این طبقه با جمعیت مربوطه‌ای برابر ۵۰ درصد صرف‌نظر کرده‌ایم؛ اما این در مورد اینگونه کشورها عموماً اشکالی محسوب نمی‌شود زیرا میزان تولید سرانه آنها بسیار پائین است و لذا در طول زمانی که لازم است تا تولید سرانه به سطح مورد نیاز برای سوسیالیسم برسد، امر قدمت تاریخی ضروری طبقه کارگر - اگر کمبود داشته باشد - نیز تأمین می‌شود.

۴- کشورهای که ما به آمار اولیه مورد نیاز آنها دسترسی نداشته‌ایم و یا این آمار ناقص بوده‌اند و لذا برآورد زمان دستیابی آنها به پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم برای ما مقدور نبود؛ ولی این کشورها، بنابر اطلاعات و آمارهایی که از آنها در دسترس است، عموماً همانند همان کشورهای کم و بیش عقب‌مانده کنونی گروه ۳ هستند و تعداد کمی از آنها نیز در موقعیتی بین این کشورها و کشورهای پیشرفته قرار دارند؛ اینها در سال ۲۰۰۰ تعداد ۹۸ کشور با جمعیتی بالغ بر حدود ۹۰۰ میلیون نفر حدود ۴/۸ درصد جمعیت کل دنیا را دربرمیگیرند. (توضیح اینکه کشور فلسطین که یکی از این کشورهاست در سالنامه مربوطه بریتانیکا بعنوان دو کشور شامل نوار غزه و ساحل غربی حساب شده است).

اما اسامی کشورهای چهارگروه و زمان فرارسیدن پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم در کشورهای گروه ۳:

کشورهای گروه ۱ عبارتند از:

لوگزامبورگ، ایالات متحده آمریکا، سوئیس، ایسلند، نروژ، بلژیک، دانمارک، کانادا، ژاپن، اتریش، هلند، کویت، استرالیا، آلمان، فرانسه، مالت، فنلاند، هنگ‌کنگ، سنگاپور، سوئد، ایرلند، بریتانیا و ایتالیا.

گروه ۲ شامل کشورهای زیر است:

قبرس، امارات متحده عربی، اسرائیل، اسپانیا، زلاند نو، اسلوانی، پرتغال،

جمهوری چک، آرژانتین، بحرین، سیشل، مجارستان، سنت کیتس ونویس، اسکواکی، و آنتیگوا و باربودا.

کشورهای گروه ۳ و زمان احتمالی دستیابی آنها به پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم (برحسب تاریخ میلادی) بترتیب نزدیکی این زمان عبارتند از:

کره جنوبی ۲۰۴۱، اوروگوئه ۲۰۴۷، آفریقای جنوبی ۲۰۴۷، شیلی ۲۰۴۹، لهستان ۲۰۴۹، استونی ۲۰۵۰، مکزیک ۲۰۵۱، کوستاریکا ۲۰۵۲، ترینیداد و توباگو ۲۰۵۳، مالزی ۲۰۵۴، یونان ۲۰۵۴، کرواسی ۲۰۵۶، برزیل ۲۰۵۹، چین ۲۰۶۰، بوتسوانا ۲۰۶۲، لیتوانی ۲۰۶۲، ترکیه ۲۰۶۳، گرانادا ۲۰۶۴، لاتویا ۲۰۶۴، رومانی ۲۰۶۶، تونس ۲۰۶۹، نامیبیا ۲۰۷۰، ایران ۲۰۷۰، پاناما ۲۰۷۱، ونزولا ۲۰۷۱، تایلند ۲۰۷۲، سنت لوسیا ۲۰۷۳، جمهوری دومینکن ۲۰۷۳، بلغارستان ۲۰۷۵، دومینیکا ۲۰۷۵، سنت وینسنت ۲۰۷۶، الجزایر ۲۰۷۷، فیجی ۲۰۷۸، پرو ۲۰۸۱، پاراگوئه ۲۰۸۲، السالوادور ۲۰۸۴، ساموآ ۲۰۸۶، فیلیپین ۲۰۸۷، اردن ۲۰۸۸، گواتمالا ۲۰۹۲، سوریه ۲۰۹۴، مصر ۲۰۹۴، مالدیو ۲۰۹۵، جامائیکا ۲۰۹۵، گویان ۲۰۹۶، موروکو ۲۰۹۶، سریلانکا ۲۰۹۸، هندوستان ۲۰۹۹، کیریباس ۲۱۰۵، اکوادور ۲۱۰۵، زیمبابوه ۲۱۰۷، اندونزی ۲۱۰۸، لسوتو ۲۱۱۴، بولیوی ۲۱۱۵، هندوراس ۲۱۱۶، پاپوآگینه نو ۲۱۱۶، جزائر سلیمان ۲۱۲۱، پاکستان ۲۱۲۶، غنا ۲۱۲۶، گینه ۲۱۲۶، گامبیا ۲۱۳۵، کامرون ۲۱۳۷، هائیتی ۲۱۳۸، کومور ۲۱۳۹، سانتومه و پرنسیپ ۲۱۴۵، نپال ۲۱۴۵، سودان ۲۱۴۷، موزامبیک ۲۱۶۸، توگو ۲۱۷۰، بنگلادش ۲۱۷۰، نیجریه ۲۱۷۱، یمن ۲۱۷۴، زامبیا ۲۱۷۴، مالاوی ۲۱۸۶، جمهوری کنگو ۲۱۸۹، جمهوری آفریقای مرکزی ۲۲۰۱، اتیوپی ۲۲۱۴، مالی ۲۲۳۰، بنین ۲۲۴۹، نیجر ۲۲۴۹ و بوروندی ۲۲۴۹.

در اینجا باید به این نکته باز توجه کرد که به گمان ما در میان این کشورها در آنهایی که زمان رسیدنشان به پیش‌شرط‌های مزبور بسیار دور است کاملاً

ممکن است که در آینده‌ها در اثر تحولاتی آهنگ رشد و تکامل سرمایه‌داری سرعت بسیار بیشتری پیدا کند و یا این کشورها از لحاظ رسیدن به پیش‌شرط‌های مزبور حالت ویژه و استثنائی دیگری بخود گیرند. لذا در فوق آن کشورهایی که از سال ۲۱۳۵ به بعد پیش شرایط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم را کسب می‌کنند یعنی از کشورگامبیا به پائین شامل تعداد ۲۱ کشور و (در سال ۲۰۰۰) با جمعیتی حدود ۵۰۲ میلیون نفر یعنی حدود ۱/۸ درصد جمعیت مجموع کشورهای این گروه (گروه ۳) را در زمره کشورهای با امکان آتی تحول زیاد در آهنگ رشد سرمایه‌داری‌اشان و یا حالت ویژه و استثنائی بخودگرفتن قرار می‌دهیم و بدین ترتیب آنها را در ارزیابی فرارسیدن پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم در کشورهای جهان روبهم و بمثابة یک کل در نظر نمی‌گیریم. با توجه باینکه تعدادی از کشورهای گروه ۴ نیز باید چنین وضعی را داشته باشند و اگر برای اینها هم نسبت ۱/۸ درصد جمعیت را ملحوظ داریم، در اینصورت دیده می‌شود که تعدادی از کل کشورهای بیش و کم عقب‌مانده کنونی جهان با جمعیتی برابر با حدود ۱۰ درصد کل جمعیت دنیا چنین وضعی را دارا هستند. و بنابراین چنانچه اگر با این نقطه نظر مخالفت نداشته باشیم، آنگاه دیده می‌شود که کشورهای بیش و کم عقب‌مانده کنونی جهان طبق برآورد ما احتمالاً بتدریج طی مدت زمان بین حدود سالهای دهه ۲۰۴۰ و دهه ۲۱۳۰ و مجموعه جهان بمثابة یک کل در دهه ۲۱۳۰ بلحاظ مادی و اجتماعی پیش‌شرط لازم برای برپائی سوسیالیسم را پیدا خواهند کرد (ما زمان فرارسیدن پیش‌شرط مادی و اجتماعی سوسیالیسم در مجموعه جهان بمثابة یک کل را از آنجا که این زمان برای کشورهای گروه ۴ برآورد نشده و نامعلوم است احتیاطاً نه ۲۱۲۰ بلکه ۲۱۳۰ در نظر گرفته‌ایم).

گروه ۴ کشورهای زیر را دربرمیگیرند:

افغانستان، ساموآی آمریکا، آندورا، آروبا، باهاماس، باربادوس، بلایزر، برمودا، بوسنی و هرزگوین، برونل، بورکینا فاسو، دماغه ورده، کوبا، جیبوتی، گینه استوائی، جزایر فاروئه، گوئی آنا فرانسه، پلی‌تریا فرانسه، فلسطین (نوار

غزه و ساحل غربی)، گرینلند، گوآدلوپه، گوآم، گونرنزی، عراق، آیزل اومن (جزیرک مرد)، جرسی، کرشمالی، لیبریا، لیبی، لیشتین استین، ماکائو، جزایر مارشال، مارتینیک، مائورتیوس، مایوته، میکرونزیا، موناکو، میانمار (برمه)، ناورو، آنتیلس هلند، کالدونیای جدید، ماریانای شمالی، عمان، پالائو، پونتروریکو، قطر، رئونیون، رواندا، سان مارینو، سومالی، سورینام، تایوان، تولنگا، ترکمنستان، تووالو، جزایر ویرجین، صحرای غربی، یوگسلاوی، عربستان سعودی، روسیه سفید، روسیه، کلمبیا، گابون، قزاقستان، مقدونیه، اسوازیلند، لبنان، گرجستان، اوکراین، وانواتو، آلبانی، قرقیزستان، آذربایجان، ارمنستان، ازبکستان، مولدوا، نیکاراگوئه، ویتنام، لائوس، مائوریتانیا، ساحل عاج، مغولستان، بھوتان، سنگال، کامبوج، اوگاندا، تاجیکستان، آنگولا، اریتره، کنیا، چاد، ماداگاسکار، جمهوری دموکراتیک کنگو، گینه بیسائو، تانزانیا، سیرالئون و تیمور شرقی.

واضح است که در صورت در دست داشتن اطلاعات مورد نیاز در مورد این کشورها میتوان با استفاده از فرمولهای مربوطه سابق‌الذکر زمان احتمالی دستیابی آنها به پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم را نیز برآورد کرد.

در مورد روسیه که پرجمعیت‌ترین کشور در میان این کشورهاست باید بگوئیم که آمار مورد نیاز در مورد جمعیت طبقه کارگر آنرا در دسترس نداشتیم ولی میتوان حدس زد که جمعیت مربوطه طبقه کارگر در این کشور احتمالاً در سال ۲۰۰۰ به سطح پیش‌شرط اجتماعی لازم برای سوسیالیسم رسیده یا در طی چند دهه نخست قرن بیست و یکم به این سطح خواهد رسید. لیکن بهرحال با توجه به مقدار تولید ناخالص سرانه آن در سال ۲۰۰۰ (۶۹۹۰ دلار در سال)، زمان دستیابی این کشور به پیش‌شرط مادی سوسیالیسم سال ۲۰۵۸ برآورد می‌شود. پس روسیه احتمالاً از سال ۲۰۵۸ به بعد تازه به لحاظ مادی آمادگی لازم برای برپائی سوسیالیسم را پیدا خواهد کرد و خواهد داشت!

چنین است، بنابر تحقیق و برآورد ما، زمانهای احتمالی تأمین پیش‌شرط مادی

و اجتماعی لازم برای برپائی سوسیالیسم در کشورهای مختلف جهان و زمان فرارسیدن این پیش‌شرط در مجموعه جهان بمثابة یک کل.

اما در اینجا مسئله ضرورت تحقق سوسیالیسم در تمامی پهنه گیتی مطرح میشود. از آنجا که پیشرفت فرآیند تکامل سوسیالیسم (سوسیالیسم بمفهوم مورد نظر ما یعنی بمفهوم راستین و نه بمفاهیم دروغین یا التقاطی) در راه نیل به کمونیسم از مرحله معینی به بعد همچنین منوط و موکول به تحقق و توسعه سوسیالیسم در سطح جهانی است و امر بقاء سوسیالیسم بدست آمده نیز به این تحقق و توسعه بستگی پیدا می‌کند، به بیان دیگر از آنجا که بلحاظ امر بقاء و تکامل سوسیالیسم برپاشده در یک یا چند کشور یا تعداد محدودی از کشورها بویژه پس از زمان معینی در روند پیشرفت آن در راه تکامل بسوی کمونیسم، دیگر باید در سایر کشورهای دنیا نیز سوسیالیسم برپا شود و این باید تاریخاً بموقع صورت گیرد تا پیشرفت بعدی این روند تکامل تأمین گردد، پس باید در تمامی نقاط جهان یا در عمل میتوان گفت تقریباً در تمامی نقاط جهان (لااقل باین دلیل که اگر سوسیالیسم در مجموعه جهان برپا شود، در اینصورت این تحول در قسمت نسبتاً کوچک و محدودی از جهان بطور استثنائی میتواند بدون وجود پیش‌شرط مادی و اجتماعی مورد نیاز انجام گیرد) از لحاظ تاریخی بموقع پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم نیز حاصل شود یعنی سرمایه‌داری باید تقریباً در تمامی عرصه گیتی بموقع تا این سطح رشد و تکامل یابد. بنابراین تحقق و توسعه بهنگام سوسیالیسم در سطح جهانی نه تنها با امر تأمین بهنگام پیش‌شرط‌های فکری و سیاسی این تحقق و توسعه بلکه همچنین و قبل از آن با امر تأمین بموقع پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی آن در تمامی کشورهای دنیا بستگی می‌یابد. بیهی است که در اینجا فقط این دومی مورد نظر و بررسی ماست.

اینکه سوسیالیسم برقرارشده در تعدادی کشور در راه تکامل خود بسوی کمونیسم در چه مرحله و زمان نسبتاً معین و مشخصی دیگر بطور قطعی نیازمند برپائی و توسعه آن در سطح جهانی است چیزی است که واضحاً

ما نمیتوانیم آنرا تعیین نمائیم و لافل اکنون اصولاً نمیتوان آنرا تعیین کرد. پس زمان معین مورد نیاز تأمین پیش شرط مادی و اجتماعی مزبور در مجموعه جهان بلحاظ بقاء و تکامل سوسیالیسم که در کشورهایی در زمانهایی در آینده فرضاً تحقق یافته است نامعلوم می باشد و نمیتوان آنرا معلوم نمود. وانگهی تعیین زمان تحقق واقعی شرایط فکری و سیاسی لازم برای انجام انقلاب سوسیالیستی و برپائی سوسیالیسم و تحقق واقعی سوسیالیسم در کشورهایی در آینده ها نیز امری پیچیده و نامعلوم است؛ مثلاً غیرممکن نیست که در طول همین سده بیست و یکم و تا پایان این سده زمانهایی طولانی بگذرد و سوسیالیسم در بخشی از جهان که از بخش دیگر بسیار کوچکتر باشد هم برقرار نگردد. لذا بدین جهات در وهله اول نمیتوان تعیین کرد که باید نخست پیش شرط مادی و اجتماعی سوسیالیسم تقریباً در تمامی نقاط دنیا حاصل گردد و آنگاه برای برپائی سوسیالیسم در کشورها واقعاً مبارزه کرد و به آن واقعیت بخشید یعنی برطبق برآورد ما احتمالاً از دهه ۲۱۳۰ به بعد، یا اینکه از هر زمانی که کشورها به این پیش شرط دست میابند و از هر زمان که هر کشور این پیش شرط در آن تأمین گردید باید فعالیت و مبارزه برای انجام انقلاب سوسیالیستی و برقراری سوسیالیسم بطور واقعی انجام گیرد. اگرچه گزینه اول در این ارتباط مطمئن تر و بی خطر بنظر میرسد بدین معنا که در اینصورت اگر در کشورهایی سوسیالیسم برپا شود در سایر کشورهای جهان پیش شرط مادی و اجتماعی سوسیالیسم تأمین شده است و لذا تحقق بخشیدن به آن در این کشورها از این جهت امکان پذیر و بلا مانع است، لیکن بنظر ما ایراداتی بشرح زیر بر این گزینه وارد است که در نتیجه نمیتوان آنرا انتخاب نمود و مورد تأیید قرار داد:

اولاً همانگونه که بیان شد زمان معین تحقق واقعی انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم در آینده در کشورهای دارای پیش شرط مادی و اجتماعی آن و مرحله و زمان معینی که از آن پس بقاء سوسیالیسم بدست آمده و بویژه روند پیشرفت امر تکامل آن بسوی کمونیسم بطور قطعی و تعیین کننده وابسته به برپائی و توسعه آن در سطح جهان میگردد لافل اکنون قابل برآورد و

تعین‌کردنی نیست و لذا در این رابطه نمیتوان تعین نمود که آیا زمان رسیدن مجموعه جهان به پیش‌شرط مادی و اجتماعی سوسیالیسم که به تخمین ما احتمالاً دهه ۲۱۳۰ می‌باشد زمانی دیر است یا دیر نیست.

ثانیاً. تأمین فزاینده پیش‌شرط‌های مادی و اجتماعی سوسیالیسم در کشورها در طول زمان و تکامل بیشتر و بیشتر این پیش‌شرط‌ها بویژه افزایش بیشتر و بیشتر تولید سرانه در تعدادی از این کشورها بدون اینکه تحول و گذار به سوسیالیسم در آنها انجام پذیرد و آنها همچنان در مدت زمانهائی طولانی فقط در انتظار فرارسیدن پیش‌شرط مادی و اجتماعی مزبور در سایر کشورهای دنیا باشند، امری ناپذیرفتنی و ناخواستنی است.

ثالثاً. خودداری از فعالیت و مبارزه جدی و مؤثر برای انقلاب سوسیالیستی و برپائی سوسیالیسم در هر کشوری که به پیش‌شرط مادی و اجتماعی مورد نیاز دست مییابد، امری غیرقابل قبول است. در چنین کشورها کارگران آگاه و کمونیست‌ها نیازمندند که بطور جدی و مؤثر به اشاعه و ترویج ایده سوسیالیسم بپردازند و در مواقع مقتضی و ضروری به تبلیغ و سازماندهی برای آن دست بزنند. البته ترویج و تبلیغ تفکر علمی و ایده‌های کمونیستی در حدود معینی همواره و در همه کشورها و نقاط جهان باید صورت گیرد.

حداقل به دلایل فوق، ما فکر می‌کنیم که رویهم‌رفته گزینه دوم مطلوب و صحیح است و در هر کشور از زمانی که پیش‌شرط مادی و اجتماعی سوسیالیسم در آن تأمین می‌شود، پرولتاریا و کمونیست‌ها باید برای تحقق بخشیدن به سوسیالیسم فعالیت و مبارزه نمایند. در توضیح و تکمیل این نظریه، ذیلاً به تشریح راه عمومی مبارزه و خط مشی مبارزاتی عمومی کمونیست‌ها و پرولتاریا- که در آن گاهاً بعضی نکات قبلاً بیان شده نیز باز بیان میشود- می‌پردازیم:

از آنجا که از یکسوی خواست برای انجام انقلاب سوسیالیستی و برپائی سوسیالیسم بمنظور نیل به کمونیسم یعنی جامعه کمونیستی کاملاً بی‌طبقه و آزاد از هرگونه ستم و منجمله ستم انسان بر حیوانات، بمفهوم راستین این کلمات،

اصولاً خواستی نهفته در طبقه‌کارگر و متعلق به این طبقه است و در عین حال انجام این کار باید خواست اکثریت افراد جامعه بورژوائی باشد و لذا طبقه کارگر باید اکثریت اهالی این جامعه را تشکیل دهد و از سوی دیگر اقتصاد واقعاً سوسیالیستی و امر تکامل آن به شیوه تولید حقیقتاً کمونیستی چنان خصوصیتی دارد که باید نیروهای مولده انتقال یافته از جامعه بورژوائی پیشین بمثابة ابزارهای تولید و دانش‌های تولیدی پیشین تا سطح بسیار بالای معینی تکامل یافته باشد و از آنجا که تحقق بخشیدن به کمونیسم به‌گونه‌ایست که سرانجام تنها در مقیاس کل جهان امکان‌پذیر است یعنی جامعه کمونیستی ضرورتاً جامعه‌ای جهانی است و بالاخره از آنجا که برپائی سوسیالیسم بمنظور حصول به کمونیسم- اگر نه تماماً لاقلاً اساساً و عمدتاً- کار طبقه کارگر و خود کارگران بمفهوم واقعی این کلمات است و لذا کارگران باید واقعاً آگاه و معتقد به انجام این کار نیز باشند ولی از سوی دیگر آنان در جامعه بورژوائی از همان بدو کودکی و همواره بطور شدیدی در معرض اعمال نفوذ و سلطه ایندولوژی‌های بورژوائی و غیرکارگری متضاد با آگاهی طبقاتی راستین خودشان یعنی آگاهی و اعتقاد مذکور قرار دارند و لذا نیازمند فعالیت‌های مناسب و مؤثر و مستمر آگاهی و آموزش‌دهنده پیشروان خود یعنی کمونیست‌ها می‌باشند، بنابراین تدارک مادی و اجتماعی و ذهنی ضروری برپائی سوسیالیسم به شرح زیر بیان میگردد:

۱- باید شیوه تولید سرمایه‌داری در عموم نقاط جهان یعنی در هر کشور تا سطح معین بسیار بالائی رشد و تکامل یابد تا اینکه پیش‌شرط مادی و اجتماعی برپائی سوسیالیسم در راه حصول به کمونیسم واقعاً فراهم گردد، چیزی که در این نوشته مورد تحقیق و ارزیابی قرار گرفت.

۲- باید دموکراسی بورژوائی اما نسبتاً رادیکال در عموم نقاط جهان برقرار گردد تا محیط اجتماعی بالنسبه مساعدی از لحاظ کلی و برای ترویج و تبلیغ واقعاً مناسب و مؤثر و مستمر و درازمدت تئوری راستین تکامل یافته کمونیسم در بین عموم کارگران و عموم توده‌های لایه‌های پائینی اقشار میانی جامعه بورژوائی فراهم شود؛ مبارزه و مطالبه جهت برقراری این دموکراسی در

هر کشور از زمان متحقق شدن شرط نخست فوق‌الذکر به بعد دیگر مهمتر از همه باید هدف ایجاد محیط مساعد برای پیشبرد این ترویج و تبلیغ را دنبال کند و در چنین محیطی باید این ترویج و تبلیغ بطور واقعی و مداوم پیش برده شود بگونه‌ایکه سرانجام توده‌های بسیار وسیعی از کارگران جامعه با کسب واقعی آگاهی طبقاتی خویش یعنی آگاهی حقیقتاً کمونیستی بالنسبه عمیق و همه جانبه و پیشرفته، از لحاظ فکری و بالنتیجه بمیزانی سیاسی برای انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم آماده و مهیا گردند.

با تأمین قطعی شرط اول و در جریان پیشرفت روند تأمین واقعی شرط دوم است که شیوه مناسب و مورد نیاز و تشکلات مناسب و مورد نیاز مبارزه پرولتاریا در سطوح ملی و در سطوح بین‌المللی و جهانی جهت انجام انقلاب سوسیالیستی بطور قطعی و نهائی تعیین یافته و بوجود خواهد آمد.

در مورد این شیوه و این تشکلات همچنین باید گفت: نظر باینکه جامعه کمونیستی ضرورتاً جامعه‌ای جهانی است، لذا در مرحله معینی پس از انجام انقلاب سوسیالیستی و برپائی سوسیالیسم در هر جامعه معین بورژوائی و بعد از آن، بلحاظ پیشرفت فرآیند پیوسته و مداوم تکامل این سوسیالیسم بسوی کمونیسم بطور قطعی ضروری است که در سایر جوامع و در سطح کل جهان انقلاب سوسیالیستی بوجود آید و سوسیالیسم در راستای حصول به کمونیسم برپا شود و بنابراین، تا آنجا که به نقش آگاهانه کمونیست‌ها و کارگران مربوط میشود، لازم است که از زمانهای پیش از آغاز سوسیالیسم یعنی از هم اکنون روند تاریخی ایجاد پیوند و هماهنگی واقعی بین مبارزه سیاسی و انقلابی پرولتاریا در کلیه نقاط جهان بدین منظور آغاز گردد و در سیر آتی خود واقعاً رشد و تکامل یابد بگونه‌ایکه حتی‌الامکان بتواند سرانجام به این ضرورت پاسخ گوید. پس این امر یکی از عناصر اساسی متشکله شیوه مناسب و مورد نیاز و نوع تشکلات مناسب و مورد نیاز مبارزه طبقاتی پرولتاریا در زمانهای عموماً آینده، در زمانهای تدارک پیش‌زمینه ذهنی یعنی فکری و سیاسی و تشکیلاتی انجام انقلاب سوسیالیستی و برپائی سوسیالیسم محسوب می‌شود.

انجام انقلاب قاعده‌تاً مستلزم تکوین باصطلاح موقعیت عینی انقلابی یا شرایط عینی انقلاب نیز می‌باشد ولی این چیزی است که در مقاطع زمانی اکنون غیرقابل پیش‌بینی‌ای در سیر حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جوامع آتی بورژوائی باید بوجود آید.

مبارزه پرولتاریا تا پیش از زمان تحقق قطعی شرط نخست فقط مبارزه‌ایست در چارچوب جامعه سرمایه‌داری، چه بصورت مبارزه تدریجی و رفرمیستی و چه بصورت انقلاب، و اهداف این مبارزه در حدود مقنور و در چارچوب این جامعه عبارتند از: ارتقاء هرچه بیشتر سطح آسایش و رفاه مادی کارگران و سایر توده‌های مردم و تحقق بخشیدن هرچه بیشتر به عدالت اجتماعی؛ متحقق ساختن هرچه بیشتر دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و از میان برداشتن هرچه بیشتر ستم‌های اجتماعی ویژه چون ستم بر زنان و ستم ملی؛ زدودن هرچه بیشتر جهل و خرافات مذهبی و سایر افکار و سنن خرافی در نزد توده‌های مردم و ترویج تفکر علمی و ایده‌های حقیقتاً کمونیستی در بین آنان؛ توجه و آگاهی دادن به عموم مردم نسبت به ستمکشی و درد و رنج حیوانات (تکامل‌یافته شاخه مهرمداران) بویژه حیوانات گیاهخوار و اشاعهٔ برخورد عملی و مؤثر علیه ستم بر آنها و تقلیل واقعی و هرچه بیشتر ستمگری بر آنها؛ جلوگیری از رشد لیبرالیسم اقتصادی و جهانی‌شدن آن؛ مقابله با فقر و گرسنگی و بیماری در جهان؛ مقابله با جنگ‌های ارتجاعی و امپریالیستی و تحدید و نابودی سلاح‌های اتمی و سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک و غیره؛ ممانعت از تخریب محیط زیست و نابودی منابع طبیعی؛ و بالاخره رشد و تکامل بخشیدن هرچه سریع‌تر و مؤثرتر و باز سریع‌تر و مؤثرتر به اقتصاد کشورهای پیش‌وگم عقب‌مانده طبعاً بمنظور ایجاد هرچه زودتر و مؤثرتر پیش‌شرط مادی و اجتماعی سوسیالیسم و بعلاوه فراهم آوردن هرچه بیشتر زیربنای مساعد مادی برای ارتقاء سطح زندگی مردم در همان جامعه موجود.

در هر جامعه همینهکه تکامل اقتصادی و اجتماعی به سطح بسیار بالای معین مورد نیاز برای برپائی سوسیالیسم همانگونه که مورد تحقیق و بررسی

قرار گرفت. رسید، از آن زمان به بعد مبارزه پرولتاریا باید علاوه بر اکثر اهداف مذکور و، غیر از موارد استثنائی، بمراتب بیشتر و مهمتر از این اهداف، هدف تدارک ذهنی، تدارک فکری و سیاسی و تشکیلاتی انقلاب سوسیالیستی یعنی ترویج و تبلیغ و سازماندهی برای این انقلاب و برپائی سوسیالیسم را دنبال نماید؛ و بنابراین در جوامعی که تاکنون پیش‌شرط مادی و اجتماعی سوسیالیسم در آنها فراهم شده است از هم اکنون باید واقعاً در این راستا فعالیت و مبارزه صورت گیرد.

بدیهی است که آنچه درباره اهداف فوق گفته شد باید در تطابق با شرایط معین بنحوی مشخص بیان یابد و به اجزاء و حیطه‌های مختلف معینی تقسیم شود و هر جزء یا حیطه بطور نسبتاً مفصل و مشخص بررسی و تحلیل و تعیین گردد.

بنظر ما، در حدی که اکنون میتوان تعیین نمود، چنین است یگانه راه و شیوه کلی صحیح مبارزه پرولتاریا برای بهبود و پیشرفت اجتماعی و نهایتاً حصول به جامعه جهانی کمونیستی؛ راه و شیوه‌ای که مبتنی بر تحلیل و جمع‌بندی علمی و طبقاتی کارگری از خطوط کلی تجربیات یکصد و پنجاه سال اخیر جنبش پرولتاریا در سطح جهان می‌باشد.

پژوهشی درباره پیش‌شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی جهان حمید پویا

پژوهشی درباره پیش‌شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی جهان حمید پویا